

# همه می‌توانند پرواز کنند!

طبق افسانه‌ای که هنوز در برخی روستاهای دامنه‌ی کوه سیلان بر سر زبان‌هاست، در زمان‌های قدیم هیچ جانوری نمی‌توانست پرواز کند. تا این که عقاب و مرغ قرار گذاشتند، صبح روز بعد پرواز کنند. عقاب گفت فردا به امید خدا پرواز خواهیم کرد. اما مرغ گفت فردا حتماً پرواز خواهیم کرد. روز بعد عقاب پرید و مرغ که به خدا امید نبسته بود، روی زمین ماند.

این افسانه‌ی قدیمی علاوه بر این که اهمیت توکل به قادر متعال را حکایت می‌کند، نشان می‌دهد که راز پرواز همیشه از سؤال‌های مهم بشر بوده است. مرغ و عقاب میلیون‌ها سال است که به همین صورت زندگی می‌کنند و تغییر چندانی نکرده‌اند. اما انسان که به ظاهر یکی از آسیب‌پذیرترین موجودات دنیاست، می‌تواند با بال‌های علم و ایمان و راهنمایی پیامبران الهی بالاتر از هر عقابی پرواز کند یا ممکن است سنگین‌تر و ضعیف‌تر از یک مرغ خانگی شود. پروردگار توانا فقط به ما این فرصت را داده است که در ساختن بال‌های خود مشارکت کنیم. او حتی نقشه‌ی ساختن این بال‌های مناسب را در کتاب «خواندنی»<sup>۱</sup> خود به بشر هدیه کرده و پیامبران را مأمور کرده است تا با افزایش علم و تقویت ایمان، ما را از قفس وجودمان رها کنند. خداوند مهربان امکان پرواز و آسمانی شدن را برای همه پیش‌بینی کرده است. به شرط این که آدم‌ها لیاقت پرواز را کسب کنند. لیاقت انسان‌ها بر سر دوراهی‌ها سنجیده می‌شود. انتخاب همیشه با ماست که عقاب باشیم یا مرغ خانگی. ملت بزرگ ایران، ۳۱ سال قبل مهم‌ترین تصمیم تاریخ خود را گرفت و بر سر دو راهی که یکی سرازیری و دیگری سربالایی بود، راه سربالایی آسمان و آزادی را انتخاب کرد.

اگر به مرغ بودن رضایت داده بودیم، چه بسا آب و دانه‌ی فراوان در اختیارمان بود. ولی خوب می‌دانیم که سرانجام باید مرغ بریانی می‌شدیم بر سر سفره‌ی شیطان بزرگ. پدران و مادران ما که آسمان و راهی را انتخاب کردند، از توفان‌های مسیر آگاه بودند و بسیاری از آن‌ها خطرات راه را به جان خریدند و رفتند. باشد که ما هم قدر میراث گران‌بهای آن‌ها را بدانیم و در تشخیص دوست و دشمن هوشیار باشیم و از خدا مدد بگیریم.

۱. قرآن: خواندنی



# باغبان هشتی در حاشیه‌ی کویر



دیدار از یک باغ زیتون ایرانی  
که شهرت جهانی دارد

فاطمه مشهدی رستم

بار دیگر به ما ثابت شد که موفقیت فقط با خواندن کتاب‌های درسی، پشت میز و نیمکت مدرسه و دانشگاه اتفاق نمی‌افتد! درس خواندن به ما کمک می‌کند راحت‌تر به هدف خود برسیم. به شرط این که علم ما با عمل همراه باشد. علم بدون تجربه و تلاش حاصلی نخواهد داشت. عمل کردن و تلاش است که به علم ارزش می‌دهد. ما ارزش تجربه و تلاش را در «مزرعه‌ی زیتون فدک» از نزدیک دیدیم. شما هم بخوانید.

✱

از شهر قم که می‌گذریم، بعد از پانزده کیلومتر، کنار جاده‌ی قدیم کاشان، به منطقه‌ای کویری با خاکی شور می‌رسیم. در چنین جایی، باغی وسیع و سرسبز خودنمایی می‌کند که بالای سر در ورودی آن نوشته شده است: «شرکت کشت و صنعت زیتون فدک سراج».

برای ورود به باغ، از زیر ساختمانی آجری باید گذشت. ساختمانی که به دروازه‌های قدیمی یا بهتر بگویم، دروازه‌ی قرآن شیراز شباهت دارد. در سمت راست این دروازه، دو بادگیر بلند قرار دارد که در نگاه اول به نظر می‌رسد فقط برای زیبایی و با الهام از معماری سنتی ایران ساخته شده‌اند. اما معلوم می‌شود خنک‌کننده‌ی انبارهای مزرعه هستند؛ یعنی با استفاده از آنها، بدون صرف هیچ منبع انرژی، سردخانه‌ای برای حفظ محصولات کارخانه ایجاد کرده‌اند.

در جلوی دروازه‌ی فدک، آقای سید احمد بلندنظر، صاحب مزرعه، منتظر ایستاده است. ما را که می‌بیند جلو می‌آید و با لبخندی می‌گوید:

– سلام. خوش آمدید. من بلند نظر هستم.

حین معرفی خودم به اطراف نگاهی می‌کنم و ساختمانی تقریباً نیمه‌کاره کنج‌کاویم را تحریک می‌کند. متوجه می‌شود و توضیح می‌دهد: – این‌جا قرار است آمفی‌تئاتر مزرعه شود. برای نشست‌های علمی و اگر خدا بخواهد، یک مرکز آموزشی برای علاقه‌مندان واقعی به کشاورزی. می‌پرسم با این گرمای زیاد و آب کم و زمین شور، چطور چنین مزرعه‌ای به وجود آورده‌اید؟!

– به‌خواست خداوند، من فقط یک وسیله بودم. خدا این‌جا را آباد کرد! اگر او نمی‌خواست، من کارهای نبودم.

و این‌طوری، بخشی از سؤال‌ها و جواب‌ها شروع می‌شود!

● از انگیزه‌ی اولیه‌تان برای شروع کار بگویید؟

● می‌خواستم کاری برای خشنودی خدا کرده باشم و به سهم خودم، گوشه‌ای از خاک کویر را آباد کنم



و به دیگران ثابت کنم فعالیت، تلاش، آگاهی و علم در کنار عمل و تجربه قابل مقایسه با هیچ چیز دیگری نیست.

### ● در چه رشته‌ای تحصیل کرده‌اید؟

● اقتصاد! سال ۱۳۵۲ در مدرسه‌ی عالی بازرگانی که حالا شده دانشگاه علامه طباطبائی.

### ● چند سال از شروع کارتان در این مزرعه می‌گذرد؟

● سی سال تمام است که خودم و حدود صد نفر دیگر در این‌جا مشغول به کار هستیم.

### ● روزی چند ساعت کار می‌کنید؟

● هر روز بین چهارده تا شانزده ساعت. اگر غیر از این می‌خواستیم کار کنم، بیابانی که حتی یک بوته خار هم در آن نبود، این‌طور سبز نمی‌شد.

### ● چرا چنین منطقه‌ی گرم و کویری را برای ایجاد مزرعه انتخاب کردید؟

● درست است که به مصلحت خداوند، آمدن و رفتن مادر این دنیا اختیاری نیست، اما آن حکیم توانا در زندگی به ما فرصت انتخاب داده و من کار و تلاش را انتخاب کرده‌ام. با خودم می‌گویم، حالا که در انتخاب راه زندگی اختیار دارم! بهتر است کاری کنم ماندنی و مفید!

### ● آیا این کار ماندنی و مفید، سخت نبود و نیست؟

● چرا. ولی اگر ما کار سخت کردیم، هنرمندیم. وگرنه انجام کار راحت و بدون زحمت که هنر به حساب نمی‌آید. در حین حرکت می‌پرسم:

### ● چرا اسم مزرعه را فدک گذاشته‌اید؟

● به یاد حضرت زهرا، سلام الله علیه، به ایشان علاقه و ارادت زیادی دارم.

### ● چه قدر زمین؟ چه قدر زیتون؟

کل این زمین کمی بیشتر از صد هکتار است که هشتاد هکتار زیر کشت زیتون و بقیه برای غله و علوفه استفاده شده است.

### ● آبیاری مزرعه چگونه انجام می‌شود؟

● از چاه‌های عمیق. البته در اول کار

مجبور بودم آب را با تانکر از قم بیاورم! به زمین زیتون‌ها، نگاه می‌کنیم. هر ردیف تابلویی دارد که روی هر یک، نوع زیتون نوشته شده است. می‌گوید ۱۰۲ نوع زیتون پرورش داده. از این تعداد ۸۴ گونه خارجی و ۱۸ گونه ایرانی‌اند. آقای بلندنظر جایی دور از باغ زیتون را نشانمان می‌دهد. چند کامیون مشغول بارگیری علف‌ها و بوته‌ها و شاخه‌های خشک و به ظاهر بی‌مصرف‌اند. می‌گوید: - همه‌جا این‌ها را می‌سوزانند اما کار ما با همین‌ها شروع می‌شود. و بعد ما را به زمینی دیگر راهنمایی می‌کند.

در این زمین کانال‌هایی طویل کنده شده‌اند. خوب که نگاه می‌کنیم داخل آن‌ها پُر از علف و شاخه‌های خشک است و روی قسمتی از آن‌ها، خاک و کود و کمی گوگرد ریخته‌اند. می‌گوید:

- این اختراع من است که به اسم خودم ثبت شده است. با این روش خاک را تقویت و آماده‌ی کاشتن نهال می‌کنیم. نهالی که روی این کانال کاشته می‌شود تا ده سال نیاز به کود ندارد. تا حالا ۴۲۰ کیلومتر از این کانال‌ها کنده‌ایم و با خار و خاشاک پر کرده‌ایم. موقع رد شدن از کنار درختچه‌ای تقریباً بزرگ می‌گوید:

- این فدک ۸۷، قهرمان زیتون‌هاست. تا منهای ۲۰ درجه سانتی‌گراد سرما را تحمل کرده و خشک نشده. در حالی که سایر زیتون‌ها در منهای ۱۶ درجه خشک می‌شوند.

### ● سرما روی درخت‌ها و به خصوص زیتون‌ها تأثیری نداشته است؟

● چرا، بسیاری از زیتون‌ها در سرمای دی‌ماه سال ۱۳۸۶ خشک شدند و چهار میلیارد تومان خسارت به مزرعه وارد شد. مجبور شدیم درختان چندین ساله‌ی زیتون را قطع کنیم و دورشان نهال‌های تازه بکاریم. کشاورزی این مشکلات را هم دارد و کاری است پُرخطر، اما متنوع و پُر لذت.

### ● آیا جز زیتون و علوفه و ذرت و

### گندم، می‌شود گیاهان دیگری در این خاک کاشت؟

● بله. پسته و شاید انار، انجیر و انگور. ● اگر چند نفر از خواننده‌های مجله‌ی رشد نوجوان این‌جا بودند، به آن‌ها چه می‌گفتید؟

● خود را باور کنید. مایوس و خسته نشوید. کارهای مهم را غیرممکن ندانید. همت و اراده و پشتکار و امید و ایمان را نردبان رسیدن به اهدافتان قرار دهید. به نظر من انسان باید تن‌پروری، راحت‌طلبی، ادعا، توقع بیهوده و چشم‌هم چشمی را دور بیندازد تا در زندگی موفق شود. قدرت انسان خیلی زیاد است. اما خیلی‌ها از این قدرت بی‌خبرند.

### ● چه کسانی می‌توانند بچه‌ها را در کشف این قدرت کمک کنند؟

● در مرحله‌ی اول، پدر و مادرها. بهتر است به جای گفتن «بچه‌ام - بچه‌ام»، به فرزندانشان اعتماد به نفس، اراده، تفکر و بینش صحیح را آموزش بدهند.

### ● رفتار شما با فرزندان‌تان همین‌طور است؟

● بله. طوری که در حال حاضر پسر و دو تا از دخترهایم در همین مزرعه کار می‌کنند. پسرم با تراکتور و دخترها در آزمایشگاه و بخش تحقیقات.

### ● حقوق هم می‌گیرند؟

● آن‌ها هم سهام‌دار مزرعه‌اند و هم حقوق بگیر. کار کنند حقوق دارند. نکنند خیر!

### ● بچه‌های شما چه امتیازی دارند؟

● بسیار تلاشگر و بی‌ادعا هستند و به‌جای حرف زدن، عمل می‌کنند. خوب هم می‌اندیشند. آن‌ها راه سعادت و زندگی درست را پیدا کرده‌اند و این امتیاز بزرگی برای یک نوجوان یا جوان است.

### ● آیا برای ادامه‌ی فعالیت‌هایتان، طرح‌های دیگری هم دارید یا تا همین‌جا کافی است؟

● بله. پسته و شاید انار، انجیر و انگور. ● اگر چند نفر از خواننده‌های مجله‌ی رشد نوجوان این‌جا بودند، به آن‌ها چه می‌گفتید؟ ● خود را باور کنید. مایوس و خسته نشوید. کارهای مهم را غیرممکن ندانید. همت و اراده و پشتکار و امید و ایمان را نردبان رسیدن به اهدافتان قرار دهید. به نظر من انسان باید تن‌پروری، راحت‌طلبی، ادعا، توقع بیهوده و چشم‌هم چشمی را دور بیندازد تا در زندگی موفق شود. قدرت انسان خیلی زیاد است. اما خیلی‌ها از این قدرت بی‌خبرند.

من فقط یک وسیله  
بودم. خدا این‌جا را  
آباد کرد

اختراع همیشه به  
معنی ساختن وسایل  
پیچیده نیست. ایجاد  
کانال برای کاشتن  
نهال ها، اختراعی  
است که به نام  
آقای بلندنظر ثبت  
شده است



● می‌خواهم کل زمین‌ها را به باغ‌های  
زیتون تبدیل کنم. بخشی را هم به باغات  
علمی و تحقیقاتی اختصاص بدهم.  
● آیا با خارج از کشور هم ارتباطات  
علمی در زمینه کشاورزی دارید؟  
● بله. مزرعه‌ی فدک را در بسیاری  
از کشورها می‌شناسند. به طور مثال  
نشریه‌ی معتبر Olive (زیتون) روی جلد  
یکی از شماره‌هایش تصویر حرم حضرت  
معصومه، سلام‌الله‌علیه، را چاپ کرده  
و نوشته بود مزرعه‌ی فدک در چند  
کیلومتری این مکان مقدس قرار دارد.  
● می‌شود به چند نمونه از  
موفقیت‌های داخلی‌تان اشاره کنید؟  
● تا موفقیت راه زیاد است. اما  
به‌عنوان مثال، در سال ۸۸ به‌عنوان  
کارآفرین برتر استان قم شناخته شدم.  
هم‌چنین از طرف دانشگاه تربیت‌مدرس  
در زمینه‌ی توسعه‌ی زیست‌فناوری تقدیر  
شدم و از این دست کارها.  
از آقای بلندنظر می‌پرسم، آیا در حال  
حاضر فرزندان‌شان در مزرعه هستند یا  
خیر؟ می‌گوید:  
- بله، محمد، پسر من سر زمین است و  
یکی از دخترهایم در آزمایشگاه.  
و بلافاصله ما را به طرف زمینی  
هدایت می‌کند. نوجوانی روی تراکتور،  
مشغول کار است. آن هم

زیر آفتاب داغ.

از میان بوته‌های انبوه می‌گذریم و به  
«محمد» می‌رسیم. با دیدن ما تراکتور  
را خاموش می‌کند. هوا گرم است. نباید  
فرصت را از دست بدهیم. بدون مقدمه  
می‌گویم:

● چرا این‌جا کار می‌کنی؟

● برای این‌که دوست دارم. کار  
انسان را محکم می‌کند.

● چندسال داری و از کی کار  
می‌کنی؟

● ۱۷ سال دارم. از هشت سالگی  
پشت تراکتور نشسته‌ام!

● روزی چند ساعت کار می‌کنی،

آیا پول این کار را لازم داری؟

● روزی پنج تا شش ساعت کار  
مفید می‌کنم. درباره‌ی پول و حقوق هم  
باید بگویم، مگر فقط وقتی انسان به پول  
احتیاج دارد، باید کار کند؟ البته من با  
حقوقم، مخارج خودم را تأمین می‌کنم.  
اما این‌که آدم اگر به پول احتیاج ندارد،  
پس کار نکند، درست نیست.

● میان‌هات با بازی‌های

رایانه‌ای و چت کردن و این

چیزها، چطور است؟

● در استفاده از این

چیزها باید مراقب باشیم. چون گاهی  
باعث دورشدن انسان از مسیر طبیعی  
زندگی می‌شود. اگر سراغ رایانه بروم،  
سعی می‌کنم برای یادگیری دانش باشنده  
برای هدر دادن وقت.

● با ورزش چطوری؟

● چند ماه است دنبالش نرفته‌ام و  
متأسفانه اضافه‌وزن پیدا کرده‌ام. اما مدتی  
است که دوباره شروع کرده‌ام.

● دوست داری کار پدرت را ادامه

بدهی یا کار دیگری انتخاب کنی؟

● راستش دوست دارم در آینده  
کارخانه‌ی کشت و صنعت داشته باشم.  
تا این لحظه هم الگوی زندگی‌م را از پدرم  
گرفته‌ام و خیلی راضی‌ام. از او یاد گرفته‌ام  
که اگر انسان اراده کند می‌تواند کارهای  
بزرگی انجام دهد.

از محمد خداحافظی می‌کنیم و سراغ  
«زهره»، دختر چهارم آقای بلندنظر می‌رویم  
که فوق‌لیسانس صنایع علوم غذایی  
است و در کارخانه‌ی مزرعه، در بخش  
کنسرو مواد غذایی، مشغول کار است.  
وقتی از چگونگی کارش سؤال می‌کنم،  
از توضیحات علمی او سر در نمی‌آورم!  
بنابراین فقط می‌نویسم، انجام کارهای  
درست و دقیق هم به علم نیاز دارد و هم  
سخت‌کوشی و دل‌سوزی.

به‌راستی چه‌قدر خوب است که  
افرادی علاقه‌مند به کار و تلاش دور  
هم جمع باشند. حالا می‌خواهد این جمع  
خانواده‌ای مانند خانواده‌ی آقای بلندنظر  
باشد یا شاید ما، که برای بیشتر دانستن  
و منتقل کردن این دانسته‌ها  
به نوجوانان، راهی قم و  
جاده‌ی کاشان شده‌ایم!



# یک تکلیف و دو ابتکار

فریده طریقی

بعد از درس انبساط طولی فلزات، به بچه‌ها گفتم: «تکلیف جلسه‌ی بعد این است که سعی کنید چیزهایی درست کنید تا انبساط طولی را به طور واضح نشان بدهد.»  
در آزمایشگاه مدرسه «گوی و حلقه» را به آن‌ها نشان داده بودم. وقتی گوی فلزی را گرم می‌کردیم، از حلقه رد نمی‌شد و معلوم می‌شد که منبسط شده است. دوست داشتم ببینم بچه‌ها چه ابتکاری به خرج می‌دهند.  
هفته‌ی بعد چند نفر از بچه‌ها وسیله‌هایی آوردند. اما بیشترشان زیاد دقیق نبودند. بین آن‌ها کارهای دو نفر جالب‌تر بود. گفتم: «شاید بشود ابتکار شما را در مجله‌ی رشد نوجوان معرفی کرد.» به این ترتیب سر از دفتر مجله در آوردیم. شما هم اگر چیزهای جالبی برای کمک به یادگیری درس‌ها ساخته‌اید با دفتر مجله تماس بگیرید.



## طرح سیده رکسانا موسوی

میله‌ای آلومینیومی را که از سیم‌های یک آلوم عکس کهنه فراهم شده، از بالا با یک پیچ و مهره می‌بندیم، به صورتی که سر آزاد آن با یک عقربه مماس باشد. این طوری.



حالا اگر به میله‌ی فلزی حرارت بدهیم، در اثر انبساط به انتهای عقربه فشار می‌آورد و آن را حرکت می‌دهد. به این ترتیب اگر میله یک میلی‌متر منبسط شود، عقربه حدود دو سانتی‌متر جابه‌جا می‌شود.



## طرح کیمیا کلهر

میله‌ای فلزی را که یک طرف آن ثابت و طرف دیگرش به صورت پیچ و آزاد است، این طوری روی جعبه‌ای قرار می‌دهیم. سپس میله‌ای نازک را به عنوان عقربه دور یک چرخ‌دنده می‌بندیم و سر پیچ‌دار میله را روی این چرخ‌دنده قرار می‌دهیم. از این چرخ‌دنده‌ها توی اسباب‌بازی‌های کهنه زیاد است. حالا وقتی میله را گرم کنیم در اثر انبساط باعث حرکت عقربه می‌شود.

روی میله‌ی فلزی هم مقداری وزنه آویزان شده تا سنگین‌تر شود و بهتر با چرخ‌دنده درگیر شود.

۵ نوجوان  
۴ دی ماه ۱۳۸۸

عکس: اعظم لاریجانی





# حیوانات چند سال عمر می‌کنند؟

مجید عمیق

در بعضی از گونه‌های لاک پشت‌ها، نظیر لاک پشت لاک گنبدی هر سال یک خط رشد روی لاک آن‌ها ظاهر می‌شود که برای تعیین سن آن‌ها قابل اتکاست. اما از ده سالگی به بعد این خط‌ها فاقد ارزش علمی‌اند و قابل استناد نیستند.

زیست‌شناسان سن پستانداران را نیز از طریق مطالعه‌ی دندان‌های آن‌ها تخمین می‌زنند. تعداد و نوع دندان‌ها ملاک تعیین سن در گوسفندان و بزهاست. اما در مورد گوزن‌ها، میزان فرسایش دندان‌ها نشان‌دهنده‌ی سن آن‌هاست. دندان‌های گوزن‌ها تا هشت سالگی به‌طور کامل فرسوده می‌شود و از آن پس حیوان توان خوردن غذا را از دست می‌دهد. بنابراین، محدود گوزن‌هایی در طبیعت یافت می‌شوند که بیش از هشت سال عمر کنند. رویش حلقه‌هایی بر روی شاخ‌های بعضی از گونه‌های قوچ‌های وحشی نیز تعیین سن آن‌ها را ممکن می‌کند اما پس از دوازده الی چهارده سال این حلقه‌ها ثابت باقی می‌مانند و در نتیجه تعیین سن آن‌ها دشوار می‌شود.

ردیابی پرندگان وحشی و تعیین عمر آن‌ها نیز تا حدودی غیرممکن است. البته پرندشناسان با حلقه‌گذاری پرندگان وحشی می‌توانند سن آن‌ها را تخمین بزنند. مثلاً، در پای یک عقاب دریایی مرده که در سال ۱۹۳۵ میلادی کشف شده بود حلقه‌ای وجود داشت که سال ۱۹۱۴ را نشان می‌داد و معلوم می‌کرد این پرنده ۲۱ سال عمر کرده است.

بررسی‌ها نشان داده است حیوانات درشت جثه نظیر، شیرها و گرگ‌ها معمولاً بیشتر از حیوانات کوچک عمر می‌کنند. یکی از دلایل آن این است که حیوانات کوچک با خطرات متعددی روبه‌رو هستند. طغیان آب رودخانه‌ها می‌تواند موجب غرق شدن یا تخریب لانه‌ی آن‌ها گردد و منابع غذایی‌شان را از بین ببرد؛ در حالی که یک حیوان بزرگ در چنین شرایطی فقط ممکن است خیس شود. هم‌چنین شکارچیان بزرگ از حیوانات کوچک مانند موش‌ها، خرگوش‌ها و پرندگان تغذیه می‌کنند. به‌علاوه از آن‌جایی که حیوانات کوچک بسیار پرتحرک هستند، سریع‌تر می‌دوند و تعداد دفعات تنفس و ضربان قلب آن‌ها به مراتب بیشتر از حیوانات بزرگ است، باید غذای کافی بخورند تا انرژی لازم برای این جنب‌وجوش را به‌دست

انسان سالیان سال است که در این‌باره تحقیق می‌کند تا پاسخ دقیقی برای این پرسش پیدا کند. اما بیشترین اطلاعاتی که در این مورد به‌دست آمده مربوط به حیواناتی است که انسان از آن‌ها نگهداری می‌کند. این حیوانات از خطر خشک‌سالی، سیلاب، آتش‌سوزی و شکار در امان می‌مانند. سر وقت و منظم تغذیه می‌شوند و اگر زخمی یا بیمار شوند تحت مراقبت‌های پزشکی قرار می‌گیرند و همین امر موجب افزایش طول عمر آن‌ها می‌شود. اما حیوانات وحشی از این امتیازها محرومند.

تعیین طول عمر حیوانات وحشی بسیار دشوار است. تحقیقات علمی زیست‌شناسان تا حدودی به حل این مسئله کمک کرده است. آن‌ها با تحقیق بر روی ماهی‌ها توانسته‌اند از طریق شمارش حلقه‌های رشد موجود بر روی فلس‌ها، باله‌ها و استخوان‌های گوش و ستون مهره‌های ماهی‌ها سن آن‌ها را تخمین بزنند.



آورند. بنابراین، فرسایش سلول‌های بدن در حیوانات کوچک‌تر سریع‌تر روی می‌دهد، درست مانند موتور یک ماشین که وقتی مدام با حداکثر سرعت کار کند زودتر فرسوده می‌شود.

اکثر حشرات کمتر از یک سال عمر می‌کنند و بیشتر آن‌ها نمی‌توانند دوره‌ی سرما را تحمل کنند، از این‌رو چرخه‌ی حیات آن‌ها از بهار تا پاییز است. البته حشره‌ای به نام حشره‌ی یک روزه‌ی بهاری معروف به «می‌فلای» فقط چند ساعت عمر می‌کند، که آن هم صرف تولد نوزادان می‌شود.

هم‌چنین فعالیت یک حیوان بر طول عمر آن تأثیر می‌گذارد. زنبور ملکه که تمام عمرش را صرف تخم‌گذاری در کندو می‌کند ممکن است تا پنج‌سال عمر کند. اما زنبورهای کارگر که بی‌وقفه سرگرم جمع‌آوری گرده‌های گل و تولید

عسل هستند مدت دوالی سه سال عمر می‌کنند. جالب این‌که مورچه‌های ملکه و کارگر در مقایسه با سایر حشرات طول عمر بیشتری دارند. مورچه‌های ملکه بین پانزده الی بیست سال و مورچه‌های کارگر نیز تا مدت ده سال عمر می‌کنند. البته برخی حیوانات به‌منظور استفاده از گوشت آن‌ها یا پوست قیمتی‌شان شکار می‌شوند. بنابراین، بین عمر طبیعی یک حیوان و زمانی که به‌عنوان استفاده‌ی تجارتي کشته می‌شود تفاوت زیادی وجود دارد.

هرچند قبلاً اشاره کردیم حیوانات بزرگ‌تر در مقایسه با حیوانات کوچک‌تر عمر طولانی‌تر دارند اما در این مورد استثنائاتی هم وجود دارد. مثلاً، پرندگان بیشتر از پستانداران عمر می‌کنند. بعضی از خزندگان نیز طول عمر زیادی دارند. مثلاً، لاک‌پشت لاک‌گنبدی بیش از پنجاه سال عمر می‌کند. یا بعضی لاک‌پشت‌های غول‌پیکر به صدوپنجاه سالگی هم می‌رسند. طول عمر تقریبی بعضی از حیوانات به‌شرح زیر است:

## سلول‌های بدن حیوانات کوچک‌تر، زودتر فرسوده می‌شوند

| پستانداران    | سال |
|---------------|-----|
| فیل           | ۶۹  |
| شتر           | ۵۰  |
| اسب           | ۵۰  |
| اسب آبی       | ۴۹  |
| شمپانزه       | ۴۰  |
| کرگدن         | ۴۰  |
| شیر           | ۳۵  |
| خرگوش خاکستری | ۳۲  |
| گورخر         | ۳۰  |
| زرافه         | ۲۸  |
| ببر           | ۲۵  |
| سگ            | ۲۲  |
| شیر کوهی      | ۲۰  |
| گرگ           | ۱۸  |
| گوزن          | ۱۵  |
| سنجاب         | ۱۵  |
| روباه         | ۱۴  |
| گوسفند        | ۱۵  |
| بز            | ۱۰  |
| خرگوش         | ۱۰  |
| موش           | ۴   |

| پرنده‌گان     | سال |
|---------------|-----|
| طوطی آمازون   | ۱۰۴ |
| قو            | ۱۰۲ |
| طوطی آفریقایی | ۷۳  |
| جغد شاخدار    | ۶۸  |
| عقاب          | ۵۵  |
| کرکس          | ۵۲  |
| کبوتر         | ۳۵  |
| قناری         | ۲۲  |
| گنجشک         | ۲۰  |
| خفاش          | ۱۵  |
| بوقلمون       | ۱۵  |
| مرغ مگس‌خوار  | ۸   |

| خزندگان          | سال  |
|------------------|------|
| لاک‌پشت غول‌پیکر | ۱۵۲  |
| تمساح            | ۵۶   |
| مار کبرا         | ۲۸   |
| مار زنگی         | ۲۲   |
| مار بوآ          | ۲۲   |
| کروکودیل         | ۱۳/۵ |
| مار آبی          | ۷    |
| آفتاب‌پرست       | ۳/۵  |

| دوزیستان        | سال |
|-----------------|-----|
| سمندر غول‌پیکر  | ۵۵  |
| وزغ             | ۳۵  |
| قورباغه‌ی درختی | ۱۴  |
| سوسمار آبی      | ۷   |

| حشرات         | سال |
|---------------|-----|
| مورچه‌ی ملکه  | ۲۰  |
| جیرجیرک       | ۱۷  |
| مورچه‌ی کارگر | ۱۰  |
| عقرب          | ۶   |
| زنبور ملکه    | ۵   |
| زنبور کارگر   | ۲   |

| ماهی‌ها    | سال |
|------------|-----|
| گره ماهی   | ۶۰  |
| مارماهی    | ۵۵  |
| ماهی کپور  | ۵۰  |
| سگ‌ماهی    | ۵۰  |
| وال آبی    | ۳۵  |
| خوک دریایی | ۳۰  |
| اردک‌ماهی  | ۲۴  |
| اسب دریایی | ۶   |
| قزل‌آلا    | ۴   |



# نشانه‌های یاری خداوند

حسین احمدی

در گفت‌وگوی این شماره، میهمان نوجوانان خوب روستای جوشقان از توابع شهر طالقان شدیم و درباره‌ی «یاری خدا» با آن‌ها به بحث نشستیم. در این باره، سؤالاتی طرح شد از جمله این‌که: آیا خدا انسان‌ها را یاری می‌کند؟ و اگر یاری می‌کند در چه شرایط و مواقعی و به چه صورت‌هایی؟

اشاره





**یزدان** : همه می دانیم که خدا بندگانش را یاری می کند. اما ممکن است بعضی ها یاری خدا را در زندگی درک نکرده باشند. به همین علت اولین سؤال من این است: آیا به یاری خدا امید دارید؟

**زهرا شریف کاظمی**: بله، ما هر کاری که انجام می دهیم خدا کمکمان می کند.

**زینب بیات**: بله، امیدواریم. اگر خدا ما را یاری نکند در هیچ کاری موفق نمی شویم.

**محمد حسین ملکان**: خدا در زندگی به من و پدر و مادرم خیلی کمک کرده است.

**یزدان** : بسیار خوب، آیا می توانید بگویید که خدای بزرگ کی ما را یاری می کند؟ آیا هر وقت ما بخواهیم یاری می کند؟

**محمد حسین**: هر گاه ما در سختی ها گرفتار شویم و راهمان را گم کنیم، اگر از خدا کمک بخواهیم او کمکمان می کند.

**حسن**: اگر ما ایمان قوی داشته باشیم و دعا کنیم، خدا ما را یاری می کند.

**زهرا شریف کاظمی**: خداوند هر وقت صلاح بداند ما را یاری می کند.

**یزدان** : آیا خداوند به افراد بد و ظالم هم کمک می کند؟

**زینب**: چون خداوند بخشنده است به آن ها هم کمک می کند ولی نه برای ظلم کردن و مردم آزاری.

**زهرا ملکان**: خداوند فقط به مؤمنین کمک می کند.

**یزدان** : خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «اگر خدا را یاری کنید، خدا هم شما را یاری می کند...» (محمد: ۷) این به آن معناست که خداوند تنها کسانی را یاری می کند که خدا را یاری کنند. حال در همین مورد چند سؤال پیش می آید یکی این که: مگر خدای بزرگ و بی نیاز به یاری ما نیاز دارد؟

**حسن**: خدا نه مریض می شود، نه ضعیف و فقیر است. تمام علوم عالم هم نزد اوست. پس هیچ نیازی به ما ندارد.

**زینب**: ما وقتی نماز می خوانیم خدا را یاری کرده ایم. پس منظور از یاری خدا، یاری خودمان است.

**یزدان** : بله، درست است. خداوند هیچ نیازی به یاری ما ندارد و منظور از یاری خدا، یاری خود خدا نیست، چون همان طور که گفتید علم و قدرت و ثروت او بی نهایت است. وقتی که خدا می گوید مرا یاری کنید یعنی چه؟

**محمد حسین**: یعنی بندگان خدا را یاری کنیم.

**زهرا شریف کاظمی**: یعنی دین خدا را یاری کنیم.

**یزدان** : آفرین! وقتی بندهی خدا و دین خدا را یاری کنید انگار که خدا را یاری کرده اید.

علامه محمد تقی جعفری نقل می کند: روزی حضرت موسی، علیه السلام، به کوه سینا رفت و متوجه شد خدا از او راضی نیست. وقتی از پروردگار علت را پرسید خدا فرمود: من هفته ی پیش مریض بودم ولی تو به ملاقات من نیامدی. موسی با تعجب پرسید: خدایا مگر تو هم مریض می شوی؟ خدا فرمود: مگر تو نمی دانی که مریضی بنده های من، مریضی من است و ملاقات آن ها، ملاقات من. تو چرا به ملاقات فلان مریض نرفتی؟

**محسن ملکان**: پس من اگر در درس خواندن به محمد حسین کمک کنم، به خدا کمک کرده ام؟

**یزدان** : بله بدون شک اگر شما به او کمک کنی تا درسش بهتر شود و قصد قربت هم داشته باشی خدا را یاری کرده ای. حالا سایر دوستان هم بگویند که چه کمکی به بنده های خدا کرده اند؟

**زهرا ملکان**: من به خانمی که نمی تواند کارهایش را انجام دهد، کمک می کنم.

**زهرا شریف کاظمی**: در حمل و نقل چیزهای سنگین به سال خوردگان کمک می کنم.

**شهیدی**: یکی از بچه ها زمین خورد، من او را به بهداری بردم و دستش را که زخم شده بود ضد عفونی و پانسمان کردند.

**یزدان** : این کارها خیلی خوب است و همه از نمونه های یاری خدا محسوب می شود. به قول یکی از بزرگان، مردم هر روز خدا را می بینند، اما او را به جا نمی آورند! به نظر شما از چه راه های دیگری می شود خدا را یاری کرد؟

**محمد حسین**: با نماز خواندن و پیروی کردن از دستورات خدا. **زینب**: ما هر کار خیری که انجام دهیم، مثل خواندن نماز، روزه گرفتن، صدقه دادن، حتی با کارهای هنری مثل خطاطی و نقاشی برای رضای خدا، خدا را یاری کرده ایم.

**زهرا ملکان**: رفتن به مسجد، سلام کردن، خوب درس خواندن، زنده نگه داشتن یاد شهدا، حجاب، حیا و پاک دامنی و کمک کردن به دانش آموزان ضعیف در درس، این ها همه به نظر من از نمونه های کمک به خداست.

**یزدان** : احسنت! کاملاً درست است. دوستان آیا شما می دانید مهم ترین شکل کمک به خدا کدام است؟

**زهرا شریف کاظمی**: نماز شب.

**حسن**: جنگیدن در راه خدا.

**یزدان** : بله، بله، آفرین! جنگیدن در راه خدا یکی از مهم ترین نمونه های یاری خداوند است. بچه ها حتماً می دانید که جنگیدن و جهاد در راه خدا دو نوع است: جنگیدن با دشمنان خدا و جهاد با نفس؛ یعنی، خودسازی. آیا شما می دانید

## جنگیدن در راه خدا، یکی از مهم ترین نمونه های یاری خداوند است

خودسازی یعنی چه؟

**زهر املکان:** خودسازی یعنی، انجام کارهای خوب و ترک کارهای بد.

**زینب:** یعنی، این که دلمان را صاف کنیم و خودمان را پاک.  
**زهر اشریف کاظمی:** اگر ما دروغ نگوئیم، تهمت ننزیم، غیبت و تقلب نکنیم خودسازی کرده‌ایم. چون دلمان می‌خواهد این کارها را بکنیم.

**رشته جوان:** بله همین‌طور است. ما باید بین وسوسه‌های خود و فرامین خدا یکی را انتخاب کنیم. اگر خدا را انتخاب کردیم این همان خودسازی است ولی اگر در پی خواسته‌های نامعقول دلمان برویم گمراه می‌شویم و این ضد خودسازی است. خوب، حالا که فهمیدیم چطور باید خدا را یاری کنیم، می‌دانید خدا چگونه ما را یاری می‌کند؟ مثلاً اگر دعا کنیم و از خدا بخواهیم یک ماشین گران‌قیمت آلبالویی رنگ به ما بدهد، آیا خدا اجابت می‌کند یا این که یاری کردن او جور دیگری است؟  
**زهر املکان:** این که خدا به ما توان درس خواندن و کار کردن داده است نشان یاری خداست.

**زهر اشریف کاظمی:** این که خدا راه درست را نشانمان می‌دهد تا گمراه نشویم.

**رشته جوان:** درست است، بعضی‌ها با این که سالم هستند عاقل و باطل می‌گردند نه درس می‌خوانند و نه کار می‌کنند. این‌ها خود را از یاری خدا محروم کرده‌اند.

**محسن:** وقتی خدا به ما سلامتی می‌دهد و ما کارهای خوب انجام می‌دهیم در واقع خدا ما را کمک کرده است.

**رشته جوان:** اگر توقع داشته باشیم که خدا هر چه را بخواهیم به ما بدهد در این صورت کسی کار نمی‌کند بلکه همه هر روز صبح وضو می‌گیرند و رو به قبله می‌نشینند و هر چه را می‌خواهند از خدا طلب می‌کنند.

این اصلاً کار درستی نیست و خدا هم هرگز به این صورت ما را یاری نمی‌کند.

**زینب:** وقتی شیاطین ما را وسوسه می‌کنند خداوند فرشتگان را به یاری ما می‌فرستد تا راه راست را به ما نشان دهند.

**رشته جوان:** بسیار عالی، حرف شما کاملاً درست است. وقتی ما حرف‌های خوب می‌زنیم، غذای سالم و حلال می‌خوریم، وقتی دیگران ما را دوست دارند، وقتی شما دوستان خوبی دارید، وقتی کار شما پرثمر می‌شود، وقتی خدا به شما همت و اراده‌ی قوی می‌دهد، وقتی به قلب شما ایمان می‌دهد و وقتی به روح شما تقوا می‌دهد، در تمام این موارد خداوند به یاری شما آمده است. آن‌گاه که صبح زود قصد دارید برای خواندن نماز برخیزید ولی شیاطین نمی‌گذارند و فرشتگان الهی به کمک شما می‌آیند و شما را برای خواندن نماز بیدار می‌کنند، این‌ها همه از نشانه‌های یاری خدا هستند. پس یادمان باشد سحر خیز بودن را دست کم نگیریم.

## آفتاب ما کجاست؟

باز هم شب عزاست  
شهر، دشت کربلاست  
شب به گردن زمان  
شال تیره‌ی عزاست  
بوی یک غم بزرگ  
توی کوچه‌ها رهاست  
آن‌چه می‌رسد به گوش  
های‌های گریه‌هاست  
قلب سنگ هم پُر از  
ناله‌های بی‌صداست  
پشت ما، شکسته است  
درد، درد بی‌دواست  
ای شب، ای ستاره‌ها  
آفتاب ما کجاست؟

جلال محمدی





محمد علی رمضانپور

# فرار بزرگ!

این نمایش نامه را تقدیم دوستان علاقه مند به کار نمایش می کنیم تا اگر خواستند در دهه‌ی فجر اجرا کنند، فرصت کافی برای تمرین داشته باشند.

## نمایش نامه‌ای برای دهه‌ی فجر

پس زمینه‌ی صحنه به شکل داخل هواپیما نقاشی شده و از پنجره‌های بیضی شکل آن آسمان ابری پیداست. پشت یکی از پنجره‌ها صورت یک جغد به چشم می خورد. صدای هواپیما به گوش می رسد. صحنه تاریک است، نور روی یک صندلی است که رو به تماشاگران در وسط صحنه قرار دارد و بازیگر نقش شاه روی آن نشسته است. شاه با زدن دست‌هایش به همدیگر پیش خدمت را صدا می کند و او در حالی که ضبط صوت کوچکی را زیر دستمال پنهان کرده است وارد صحنه می شود و به سمت شاه می رود.

**پیش خدمت:** در خدمتم حضرت اشرف!...

**شاه:** اشتهایمان به کل کور شده... چه قدر مانده فرود بیاوریم؟

**پیش خدمت:** [با ناز و ادا]: هواپیما به زودی نزول اجلال می کند و قدوم همایونیِ اعلی حضرت، خاک مصر را به یاد فرعون‌ها دوباره روشن خواهد کرد...

**شاه:** مردک این چه وضع حرف زدن است. می خواهی بگویی ما فرعونیم؟

**پیش خدمت:** [دستپاچه]: دهان ما را گل بگیرند اگر قصد بی ادبی داشته باشیم... برق آن تاج کیانی بزند به این کمر ما اگر...

**شاه:** باشد... باشد... بزند به کمرت... فعلاً که برق این تاج خودمان را گرفته!

**پیش خدمت:** شاهنشاه اجازه‌ی مرخصی می فرمایند؟

**شاه:** کدام شاهنشاه؟... مگر کوری؟... یک نگاه به اطرافت ببنداز... کجاست آن دب‌دبه و کب‌کبه‌ی شاهنشاهی؟... نمی دانیم چطور شد که ستاره‌ی بخت ما نیم‌سوز شده و به این روز افتاده‌ایم. تو بچه‌ی کجایی؟

**پیش خدمت:** زیر سایه‌ی شما... بچه‌ی محله‌ی پامنار هستیم اعلی حضرت...

**شاه:** تا به حال آن‌جا نرفتیم... آن پایین‌ها چه خبر است؟

**پیش خدمت:** همه به دعاگویی خاندان سلطنت در این بالاها مشغولند اعلی حضرت...

**شاه:** ببند دهانت را مردک... اگر این جماعتی که هر روز مرگ ما را می خواستند از آن بچه‌محل‌های تو نبودند پس لابد همین درباریان و اهل کاخ خودمان هستند که صبح‌ها می روند تظاهرات و هی داد می زنند؛ مرگ بر شاه. شب‌ها هم می روند پشت‌بام فریاد می زنند الله اکبر... پدر سوخته راستش را بگو شب‌ها بالای پشت‌بام‌های محله‌تان چه خبر است؟

**پیش خدمت:** امان می خواهیم شاهنشاه... امان...

**شاه:** کولی بازی درنیار پدر سوخته... تا وقتی حقیقت را بگویی در امانی... فقط جایت را سفت بچسب که اگر خلبان ترمز کرد کاسه کوزه‌مان را به هم نریزی... حالا که دیگر کار از کار گذشته. جان بکن. بنال ببینم!

**پیش خدمت:** هیچ قربان... بعضی شب‌ها صداهایی هست. اما خبری نیست. راستش مردم ذکر می گویند!

**شاه:** ذکر؟... چه ذکر؟... تو نمی توانی مثل کُرّه... بچه‌ی آدم آن زبان بی قوارات راجع‌بانی؟

**پیش خدمت:** قربانت شوم، الله اکبر می گویند...



همان که اهالی دربار می‌گویند نوار است...

**شاه:** همین چرندیات را گفتند که این‌ها هم شاکی شدند افتادند چون ما ... (شاه با خودش بشکن می‌زند و می‌خواند) دیوانه، دیوانه، بازم میگی نواره... نوار که پا نداره... (ناگهان متوجه حضور پیش‌خدمت می‌شود و لحنش تغییر می‌کند) به آن عقل ناقص فشار ببار به ما بگو چه شد که آن‌طوری‌ها این‌طور شد؟  
**پیش‌خدمت:** قدر شما را ندانستند اعلی‌حضرت... انشاءالله چند روز دیگر که کسالت رفع شود و امور مملکت را به دست بگیرید، همه‌شان پابوس خدمت می‌رسند و از شما طلب پوزش می‌کنند...

**شاه:** گفتم فشار ببار اما نه این قدر! همین امثال تو کار را به این‌جا رساندند دیگر... از دو حالت خارج نیست... یا نمی‌فهمید، یا خودتان را به نفهمی زده‌اید!... ابله این سفر ما بازگشتی ندارد... تعارف ندارد که... راستش را به ما بگو ببینیم این بچه‌محله‌های تو چه مرگشان است؟

پیش‌خدمت که تازه متوجه اوضاع شده است دستمالی را که روی دستش انداخته باز می‌کند و روی صندلی کنار شاه پرت می‌کند و بعد خودش هم روی صندلی لم می‌دهد، دستش را دور گردن شاه می‌اندازد و لحنش کاملاً تغییر می‌کند...

**پیش‌خدمت:** خُب، زودتر می‌گفتی اینو ممدرضا جون... ما را هم بی‌خود دنبال خودت آلاخون والاخون و آواره‌ی غربت نمی‌کردی...

**شاه:** دستت را بنداز مردک مزخرف مذبذب مُدلقک پاپتی و نمی‌دانم چی‌چی... ما اگر از اسب هم افتاده باشیم از اصل که نیفتاده‌ایم... جمع کن بساطت را تا نداده‌ایم سرت را مثل مرغ بکنند...

**پیش‌خدمت:** کدوم اسب... کدوم اصل... تو که قربونت برم دیگه ننه باباتو ما می‌شناسیم، تا هفت پشت قُلدر و بی‌کله که دیگه نازیدن نداره... حالا دری به تخته خورد و اون میرپنج قزاق از نظافتِ اصطبلِ اسب‌ها به تخت و تاج رسید شما دیگه باید عقلت برسه به این چیزها ننازی!

**شاه:** ببند دهانت را مردک آش‌خور... اگر ورق برگردد می‌دانیم چطور در همان کاخ سعدآباد گردنت را بزنی و تنت را به آن درخت زبان گنجشک آویزان کنیم... تا هفت پشتت را چنان به باد می‌دهیم که دودمان و طایفه‌تان را ملخ بخورد و در زمین اسم و رسمی از این لکه‌ی ننگ نماند... می‌دهیمت زیر تیغ جلادها تا از به دنیا آمدنت پشیمان شوی!

پیش‌خدمت که انگار ترسیده از جایی که نشسته به پای شاه می‌افتد و دوباره لحن عوض می‌کند و به التماس می‌افتد: عرض چاکری قربان... عرض نوکری... جهالت کردیم... نفهمیدیم... عفو کنید... عفو...

**شاه:** عفو شدی... حالا مثل بچه‌ی آدم بگو این‌ها که کار و زندگیشان را ول کرده‌اند و جز رفتن ما به هیچ چیز رضا نمی‌دادند چه پدرکشتگی با ما دارند؟

**پیش‌خدمت:** قربان سوءتفاهمی پیش آمده بین شاهنشاه که پدر این ملت است و رعایا که فرزندان بازیگوش



و سربه‌هوای سلطنتند... به لطف خدا رفع می‌شود...  
**شاه:** اگر رفع شدنی بود که حالا ما این‌جا دفع نشده نبودیم... دور از وطن... آواره... خاک‌برسر... بی‌امید باز گشت...

پیش خدمت که دوباره متوجه از بین رفتن کامل قدرت پهلوی شده، موضعش تغییر می‌کند: اون موقع که تاج بر سر بودی باید کاری می‌کردی که حالا خاک بر سر نشی! وقتی دستور می‌دادی ملت رو به گلوله ببندند باید فکر این روزها رو می‌کردی تا کارت به این‌جا نمی‌کشید... (پیش خدمت ضبط کوچک را روشن می‌کند و صدای نوار پخش می‌شود) ای شاه خائن آواره گردی... خاک وطن را ویرانه کردی... گشتی جوانان وطن... آه و واویلا... کردی هزاران در کفن... آه و واویلا... مرگ بر شاه... مرگ بر شاه...

**شاه:** خفه‌خان بگیر مردک نفهم... همین مانده پیش‌رویمان هم برایمان تظاهرات راه بیندازند... ولی شعارش خیلی خوش آهنگ بوده... (با خودش زمزمه می‌کند... و بعد دوباره به خودش می‌آید) باز هم از این‌ها داری؟  
پیش خدمت دوباره ضبط را روشن می‌کند: دیو چو بیرون رود فرشته درآید (دو بار تکرار می‌کند)... بگو مرگ بر شاه (دوبار تکرار می‌کند)... بگو... شاه فراری شده... سوار گاری شده...

**شاه:** صبر کن ببینم... این که میگن... ما فراری شدیم... خب مصرع اولش درست... اما این مصرع دومش... یعنی چه سوار گاری شده... فقط به خاطر قافیه است؟... آخر به چه قیمتی؟  
**پیش خدمت:** حقیقتش من از شعر و این چیزها اصلاً چیزی سر در نمی‌آورم. به نظرم می‌خواستند به رابطه‌ای بین شما و گاری برقرار کنند!

**شاه:** که این‌طور! فعلاً عقلمان به جایی نمی‌رسد... وای به روزی که متوجه بشویم!... انگار پدرشان را گشته‌ایم... حالا درسته ما گفتیم بگشند... اما خودمان که نگشتیم... اصلاً به ما چه ربطی دارد... یکی دیگر تیر را می‌زند یقه‌ی ما را می‌چسبند... اصلاً شوخی کردیم گفتیم بگشند... تقصیر آن‌هاست که جدی گرفتند... بی‌جنبه‌ها!

(شاه هذیان می‌گوید)... دیگر عقلمان به جایی قد نمی‌دهد... نمی‌رسد... قد جایمان به عقلمان نمی‌رسد... قدامان به عقلمان جا نمی‌دهد... عقلمان به جای قدامان... قدامان به عقلمان نمی‌رسد... نمی‌رسد آآآ... بهتر است کمی بخوابیم... کوروش آسوده بخواب... دارم میام پیشت!

**پیش خدمت:** تو از اول هم خواب بودی!

در پایان پیش خدمت دوباره صدای تظاهرات را پخش می‌کند و در همین موقع دو نفر گارگر شهرداری با لباس نارنجی از راه می‌رسند و صندلی شاه را از دو طرف بلند می‌کنند و به طرف یک سطل بزرگ در گوشه‌ی صحنه می‌برند.

روی سطل با حروف بزرگ نوشته شده «زباله‌دانی تاریخ» و بر لبه‌ی آن یک گرگس ایستاده است.





تصویرگر: سام سلماسی

ایده‌ایم اصلاحی



پنجره‌ای به زندگی

# دیوارها

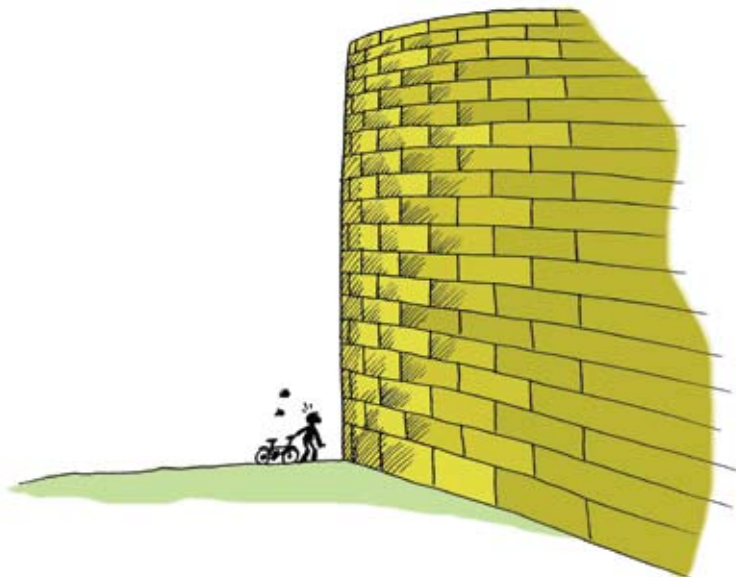
گاهی اوضاع روبه‌راه است و همه چیز به خوبی پیش می‌رود.



گاهی با سختی‌هایی روبه‌رو می‌شوی.



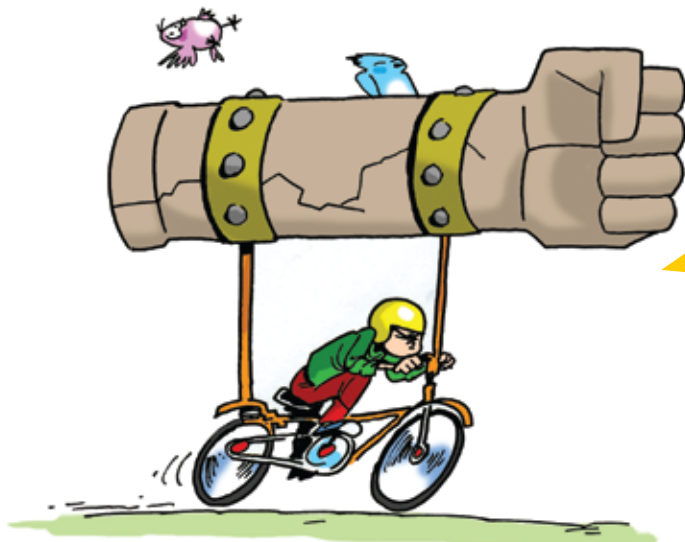
گاهی با موانع بزرگ و شرایط دشواری روبه‌رو می‌شوی.



گاهی موانع بزرگ نیستند؛ اما تو حوصله‌ی عبور از آن‌ها را نداری.

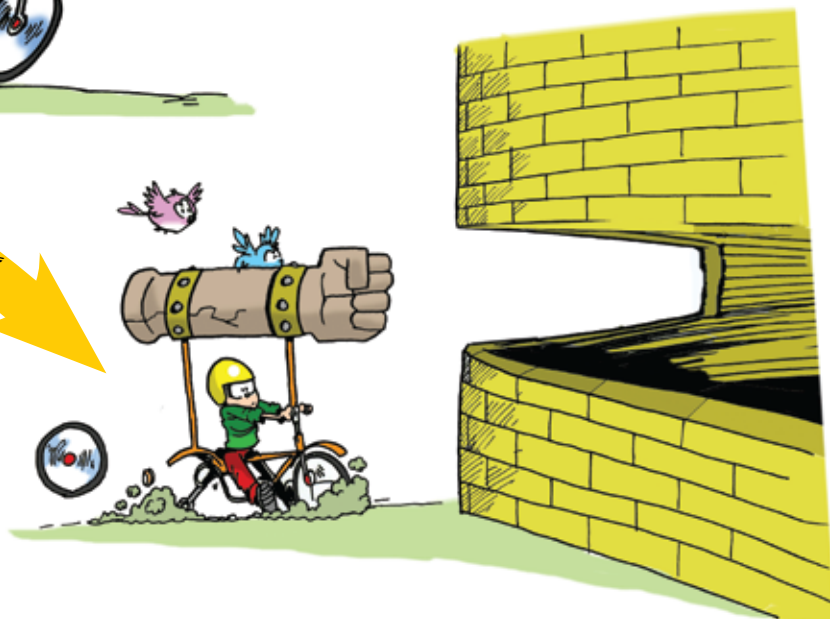






گاهی می‌توانی موانع را پیش‌بینی کنی.

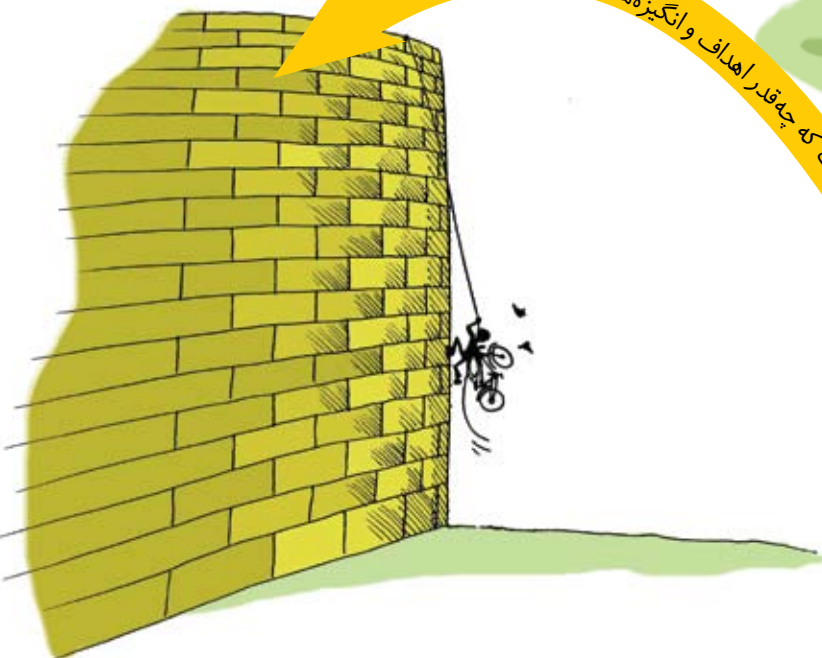
گاهی موانع قابل پیش‌بینی نیستند.



موانع و سختی‌ها بخشی از زندگی همه‌ی ما هستند.



مهم نیست که موانع چه قدر بزرگ یا دشوار باشند، مهم این است که چه قدر اهداف و انگیزه‌های قوی داشته باشی...





# خاک

خسرو باباخانی

تصویرگر: نرگس محمدی

می زدند ولی وقتی دیدند باد دست بردار نیست، ساکت شدند. دست به بغل، چشم به آسمان داشتند که خالی بود و زردرنگ. زن ها هم خسته شدند. دیگر کسی جارو به دست نگرفت همه ی زندگی را خاک گرفته بود. روی تاقچه ها، روی رخت خواب ها، روی گلیم ها و حتی روی ابرویشان. اما مادر بزرگ خسته نمی شد. جارو را لحظه ای زمین نمی گذاشت. با آن قد بلند و سرگیس های بی شمارش که از زیر چادر قد بیرون می زد و قرمز رنگ بود، به حرف کسی گوش نمی کرد که می گفتند: «بی فایده است، با غضب الهی نمی شود جنگید!» مدام جارو می کرد. شیشه ها را پاک می کرد. توی آبادی راه می افتاد. دست زن ها را می گرفت و به زور جارو به دستشان می داد. نگاه و کلامش سنگین و نافذ بود. کسی مقاومت نمی کرد. با اکراه جارو می زدند. مردها خودشان را از سر راه مادر بزرگ کنار می کشیدند. به رویشان نگاه نمی کرد. تنها می غرید: «مگر کار ندارید که تو کوچه جمع شدید و ماتم گرفته اید؟» می گفتند: «آخر چه کار کنیم خانم بزرگ؟!» می گفت: «بروید سر کهریز، خاک، چشمه را کور می کند،

اگر دیر بجنبید.»

و مردها دیر جنبیدند.

می گفتند دست بالا به  
قد یه لوله آفتابه آب  
دارد. آن وقت همه ی  
مردها جمع می شدند

معلوم نبود باد این همه خاک را از کجا می آورد. همه جا را خاک پوشانده بود. خاکی خشک و زردرنگ و داغ. اوایل همه بی اعتنا بودند و می نشستند و از پشت پنجره ها تماشا می کردند. مثل تماشای یه غریبه، یه نا آشنا. فکر می کردند به زودی می رود پی کارش و کاری به کارشان ندارد.

ولی روزها و شب ها هم چنان باد می آمد و خاک می آورد. باد به همه جا سرک می کشید. خاک را شلاق کش به در و دیوار و پنجره های چوبی می کوبید. زن های آبادی با لجبایت یال روسری ها را دور دهان می پیچیدند و جارو به دست، مدام در حال رفت و روب بودند. مردها تو پناه دیوار می ایستادند. ساکت و گرفته. اوایل با حرارت و انرژی زیاد، راجع به باد و خاک حرف





چه قدر موهایش بلند بودند و پر پشت. وقتی روی شانه‌هایش می‌ریخت، خودش در مو گم می‌شد. انگار رفته توی چادر. چادری مثل چادر کولی‌ها. چادری سرخ‌رنگ با بوی تند حنا. - آهای خانم بزرگ تو را به جان کعبه یه خورده آب بده ببریم، چاهمان خشک شده!

صدای زن همسایه بود. مادر بزرگ رنگش پرید. دستش می‌لرزید. اما تندى برمی‌خاست. با آن قد بلندش که موقع رد شدن از چارچوب، مجبورش می‌کرد دولا بشود. هر روز زن‌های بیشتری می‌آمدند و آب می‌بردند. آب چاه کم شده بود. تمیز نبود. مثل آب چشمه گل‌آلود شده بود. خاک به چاه رسیده بود. مادر بزرگ روزی بیشتر از صد تا دلو آب می‌کشید برای اهالی.

خستگی نمی‌فهمید. من که از نفس می‌افتادم و گریه می‌کردم. شب‌ها آسمان قرمز رنگ بود و باد هم چنان زوزه می‌کشید.

دور کهریز تا همان یک لوله آفتابه آب را به سرزمین‌هایشان بکشاند. بعد دعوایشان می‌شد. هر روز سر و دست می‌شکست. کوچه پر از خاک بود. و خون بر خاک گرم و خشک می‌چکید. گلوله می‌شد و می‌رفت توی زمین. «کعبه، مادر بزرگت چه کار می‌کند؟»

بچه‌های آبادی می‌پرسیدند. جوابشان را نمی‌دادم. سراپا خاک بودند؛ روی ابرو، روی گونه، حتی لای دندان‌هایشان پر از خاک بود. لب‌هایشان ترک داشت؛ مثل پاشنه‌ی پا، خشک خشک. با تعجب نگاهم می‌کردند و می‌پرسیدند: «کعبه روزی چند بار می‌شورت؟!»

مادر بزرگ ده بار هم بیشتر می‌شستم. بعد می‌بردم خانه و با شانه‌ی چوبی محکم موهایم را شانه می‌زد. بعد موهای خودش را شانه می‌کرد.



انگار بچه‌اش مرده بود که این‌طور خاک را مشت‌مشت به سر می‌ریخت. خواب به چشم‌ها نمی‌آمد. همه‌ی چشم‌ها سرخ بود.

چاه آب ما هم خشک شد. مادر بزرگ خیلی تلاش کرد. حتی توی چاه رفت و سطل سطل گل بیرون داد. ولی آب بیرون نزد. مادر بزرگ به زور زن‌ها را به صف کرد و سطل به دست به سر کهریز برد. آب حتی از آن‌چه می‌گفتند، کمتر شده بود. زلال هم نبود. بیشتر از نصف روز طول می‌کشید تا دوتا سطل آب به خانه می‌رساندیم.

خانم معلم همان روزهای اوّل رفت. گفت با این باد و خاک نمی‌شود درس داد. حالا کلاس خالی، پر از خاک شده بود. تخته سیاه، زیر لایه‌ی ضخیمی از خاک مانده بود. می‌شد با انگشت روی خاک‌ها نوشت: «باران»!

چشمه که خشکید، آخرین امید و همت مردم هم خشک شد. دیگر هیچ کس کاری نمی‌کرد. زن‌ها بچه به بغل می‌نشستند توی چارچوب درها و مردها هم پناه دیوارها، تنها انتظار می‌کشیدند. هیچ کس حرف نمی‌زد. کسی سلام نمی‌داد. تنها وقتی مادر بزرگ رد می‌شد، لب‌ها می‌جنبید.

مادر بزرگ به همه گفت: «باید دعا کنیم، شب روی پشت‌بام‌ها!»

هیچ کس جوابش را نداد. همه نگاهشان را از مادر بزرگ می‌دزدیدند.

شب با مادر بزرگ روی پشت‌بام بودیم. خودم را لای چین‌های پاچینش که بوی خمیر ترش می‌داد، قایم کردم. مادر بزرگ با آن قد بلندش، چیزی نمانده بود به ماه برسد. ماه سرخ سرخ بود. اوّل‌ها زرد زرد بود. مادر بزرگ قرآن به سر گذاشت و پشت به باد، شروع کرد به دعا خواندن: «خدایا به این مردم، به بچه‌های معصوم رحم کن...»

باد صدای مادر بزرگ را به خاک آغشته می‌کرد و به در و دیوارها می‌کوبید. شب اوّل هیچ کس بیرون نیامد. شب دوّم هم هیچ کس نیامد. مادر بزرگ اما، ول کن نبود، هر شب می‌رفت پشت‌بام و قرآن به سر، دعا می‌خواند. یک‌بار که سرم را بالا گرفتم تا صورتش را ببینم، یک قطره آب چکید روی زبانم، فکر کردم باران است، اما شور بود. آسمان هم ابر نداشت. فقط باد بود و خاک.

شب بعد، کسی دورتر از ما روی پشت‌بام دیده می‌شد. صدایش به ما نمی‌رسید. پشت به باد داشت و چیزی روی سر گرفته بود. کم‌کم روی همه‌ی پشت‌بام‌ها پر از آدم شد. همگی چیزی بر روی سر داشتند و صدایشان شنیده می‌شد که از صدای باد، بلندتر بود. روزها مادر بزرگ اهالی را می‌برد سر چشمه و گل و لای بیرون می‌کشیدند.

مادر بزرگ گفت: «برویم کعبه‌جان؟»

گفتم: «نمی‌آیم، خیلی خسته‌ام!»

فایده‌اش چه بود، این همه دعا خواندن. خوابیدم. باد به زور می‌خواست از پنجره بیاید داخل. خاک از درز پنجره داخل می‌شد و با سماجت توی گوش‌هایم فرو می‌رفت.

وسط بیابان تعزیه راه انداخته بودند. ماه بزرگ بزرگ بود و داشت تماشا می‌کرد.

چند نفری طبل می‌زدند، چند نفر هم سنج، با صدای بلند بلند. گوشم داشت کر می‌شد. خاک را توی گوش‌هایم می‌کردم تا کر نشوم. کسی یک‌باره شروع کرد به اذان گفتن. صدایش می‌لرزید. انگار با گریه می‌خواند. صدای طبل و سنج هم اوج می‌گرفت...

نمی‌توانستم تحمل کنم از جا پریدم. اتاق تاریک تاریک بود. عجیب بود. دیگر صدای خشک باد نمی‌آمد. از بیرون صداهای زیادی می‌آمد. صدای اذان نه یک صدا که چند صدا باهم. صداهای دیگری هم بود. مثل صدای برخورد ظروف مسی به یکدیگر. بیرون پریدم. باران می‌بارید. تند و تیز و خنک. مردم بر روی بام‌ها بودند. اذان، می‌گفتند؛ گریه می‌کردند. ظرف‌ها را به هم می‌کوبیدند. تند بالا رفتم. مادر بزرگ زانو زده بود، چارقش افتاده بود و موهای خیس خورده‌اش، دور شانه‌اش ریخته بود، درست مثل خیمه.

حسین فتاحی

## نتیجه‌گیری یا گره‌گشایی

معمولاً هر داستانی با یک مشکل شروع می‌شود. مشکلی که باعث می‌شود خواننده‌ی کنجکاو داستان را بخواند، تا ببیند شخصیت داستان چگونه مشکلش را حل می‌کند. حل کردن مشکل داستان را نتیجه‌گیری یا گره‌گشایی می‌گویند.

اما نکته‌ی جالب، این است که نتیجه‌گیری در همه‌ی داستان‌ها، یکسان نیست و هر داستانی، نتیجه‌گیری خاص خود را دارد. در بعضی از داستان‌ها نتیجه‌گیری احساس خوش‌آیندی در خواننده ایجاد می‌کند و به اصطلاح می‌گویند، پایان داستان به خوبی و خوشی تمام شد. چیزی که بیشتر خواننده‌های داستان آن را دوست دارند. اما در بعضی داستان‌ها، نتیجه‌ی داستان تلخ و غم‌انگیز است. مثلاً، پدری بیمار است و خانواده تلاش زیادی را برای بهبود او انجام می‌دهند، اما در پایان پدر می‌میرد.

این نتیجه‌گیری‌ها را می‌توان چنین تقسیم کرد: نتیجه‌گیری شیرین - نتیجه‌گیری تلخ و غم‌انگیز.

اما شکل دیگری از نتیجه‌گیری هم وجود دارد: نتیجه‌گیری مستقیم و نتیجه‌گیری غیرمستقیم.

حتماً داستان‌هایی را خوانده‌اید که نویسنده در پایان، نتیجه‌ی داستان را به صورت نصیحت یا شکل دیگری بیان می‌کند و به

# اگر من جای او بودم...

دوستان خوب نوجوان!

سلام بر خنده‌های شاد و دل‌های مهربان شما. گاهی وقت‌ها آدم احساس می‌کند اگر جای یک نفر دیگر بود، جور دیگری عمل می‌کرد. به طور مثال ممکن است تاکنون با خود گفته باشید: اگر من جای معلم بودم ... اصلاً چه عیبی دارد چند لحظه خودتان را جای معلم فرض کنید؟ اگر قرار بود جای معلم خود باشید، چه می‌کردید؟ آیا دوست داشتید مثل او باشید یا طور دیگری عمل کنید؟ منتظر جواب‌های شما هستیم. برای شروع بد نیست ابتدا توضیح کوتاهی درباره‌ی روش و رفتار معلم مورد نظرتان بدهید و در ادامه بنویسید اگر من جای او بودم...

ضمناً یادتان نرود روی پاکت نامه بنویسید:

«مربوط به مسابقه‌ی اگر من جای او بودم...»

خواننده یادآوری می‌کند که ما اگر در زندگی اشتباهی کنیم، دچار این مشکلات می‌شویم. یا این که، با تلاش می‌شود به خواسته‌ها دست یافت و... .

اما در بسیاری از داستان‌ها نتیجه‌گیری به صورت غیرمستقیم است. نتیجه‌گیری غیرمستقیم یعنی چه؟

اگر با دقت داستان خاک را بخوانی، متوجه می‌شوی که نویسنده، مشکل بزرگی را برای مردم آبادی تصویر کرده است. بادی که تمامی ندارد و روز و شب همه‌جا را با خاک می‌پوشاند. خانه‌های مردم، مزارع و حتی قنات و کاریز روستا. آن قدر خاک به قنات می‌ریزد که راه آب بند می‌آید و زندگی مردم، به خطر می‌افتد. مردم هر روز می‌روند و خاک‌ها را بیرون می‌ریزند. اما باز هم باد می‌وزد و خاک در قنات می‌ریزد و راه آب را بند می‌آورد. این مشکل بزرگ و خطرناکی است که از ابتدای داستان تا انتها ادامه دارد و خواننده را کنجکاو می‌کند که ببیند، سرانجام چه خواهد شد.

اما نویسنده، در کنار نشان دادن مشکل، تلاش مردم را هم برای حل آن نشان داده است. همه تلاش می‌کنند. یکی از آن‌ها مادر بزرگ راوی داستان است. او که پیرزنی باتجربه و دنیادیده است، وقتی می‌بیند، با تلاش و کوشش نمی‌شود این مشکل را حل کرد، دست به دامن دعا می‌شود و از خدا کمک می‌خواهد. چندین شب به پشت بام می‌رود، قرآن به سر می‌گیرد و دعا می‌خواند. کم کم مردم هم به او می‌پیوندند. آن‌ها هم به پشت بام می‌روند و قرآن به سر می‌گیرند و دعا می‌کنند و سرانجام دعای مردم قبول می‌شود. باد تمام می‌شود و باران می‌بارد و دوباره زندگی شیرین می‌شود.

این نتیجه‌گیری، هم پایانی خوش و شیرین است و هم به صورت غیرمستقیم بیان شده است. اگر به پایان داستان نگاه کنی، اصلاً حرفی از این نیست که بله، با دعا می‌شود خیلی از مشکلات را حل کرد یا هر جا دچار مشکل شدی، از خدا کمک بخواه. این پیام‌ها و این نتیجه‌گیری‌ها در خلال داستان و لابه‌لای سطرها و تصویرهای داستان وجود دارد. به این نوع نتیجه‌گیری، نتیجه‌گیری غیرمستقیم می‌گویند. چیزی که خواننده بیشتر از آن خوشش می‌آید.

در مورد نتیجه‌گیری، می‌توان حرف‌های بسیاری زد. مثلاً، در بعضی داستان‌ها، نتیجه‌گیری به صورت یک اتفاق شگفت‌انگیز و جالب بیان می‌شود. یا در بعضی داستان‌ها، نتیجه‌گیری به صورت اتفاقی و تصادفی، که اصلاً کار خوبی نیست و داستان را ضعیف می‌کند، بیان می‌شود.





# تئاتر عروسکی بسازید

محمود سالک

آیا دوست دارید یک تئاتر عروسکی بسازید و با آن برای دیگران نمایش اجرا کنید. عروسک‌های شما در صحنه‌ی این تئاتر به شکل جادویی خود به خود حرکت می‌کنند و تماشاگران را به حیرت می‌اندازند. راز این جادو در استفاده از آهن رباست.

وسایل مورد نیاز

- دو قطعه مقوا به ابعاد  $۱۰ \times ۳۰$  و  $۵۰ \times ۵۰$  سانتی‌متر
- یک بسته مازیک رنگی یا مداد رنگی
- نخ
- قیچی
- چسب کاغذ
- هشت عدد پونز



- یک جعبه‌ی مقوایی نظیر جعبه‌ی کفش



- دو آهن‌ربای میله‌ای قوی

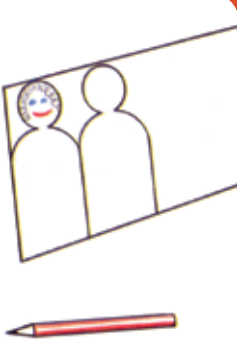


- دو عدد چوب‌پنبه

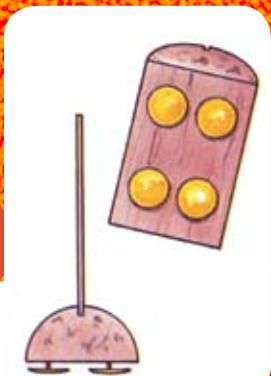


- دو قطعه چوب صاف به طول ۲۰ سانتی‌متر

۱. تصویر یک پسر و یک دختر را در گوشه‌ی قطعه مقوای کوچک رسم کنید، طوری که عرض آن‌ها ۳ سانتی‌متر و ارتفاعشان ۱۰ سانتی‌متر باشد. دور این‌ها را که بازیگران صحنه‌ی تئاتر شما خواهند بود، به دقت با قیچی برش دهید و بیرون آورید.

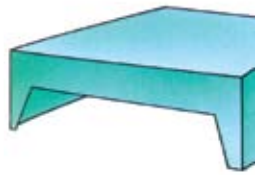


۲. از یک بزرگ‌تر بخواهید که چوب‌پنبه‌ها را برای شما به دو نیم کند و روی سطح انحنا دار آن شکاری طولی به وجود آورد. هر یک از بازیگرها را در شیار یکی از این چوب‌پنبه‌ها قرار دهید.



۳. چهار عدد از پونزها را مطابق شکل در سطح صاف زیری هر یک از چوب‌پنبه‌ها فرو کنید.





۵

۵. قسمت عقب جعبه‌ی مقوایی را برش دهید، طوری که بتوانید چوب‌ها را از این طریق در زیر جعبه فرو ببرید و حرکت دهید.



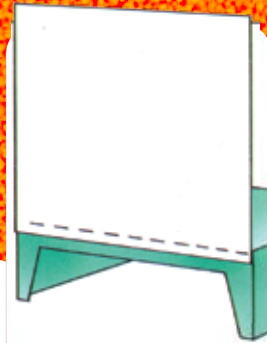
۴

۴. با استفاده از نخ، هر یک از آهن‌رباها را به سر یکی از چوب‌ها ببندید.



۶

۶. روی قطعه مقوای بزرگ دکور صحنه‌ی تئاتر خود را با مازیک یا مداد رنگی به دلخواه نقاشی کنید.



۷

۷. مقوا را با چسب به پشت جعبه بچسبانید و بازیگران را روی صحنه بگذارید.

۸. حالا می‌توانید نمایش خود را برای دوستانتان اجرا کنید. از پشت صحنه آهن‌رباهای متصل به چوب‌ها را به زیر آن برانید. از خود داستانی بسازید و بازیگران را براساس آن به حرکت در آورید.

۸







# پرنده‌ی خیاط

صفورا زواران حسینی



## خیاطی با نوک!

انسان از ابتدای آفرینش دغدغه‌ی پوشاندن بدنش را داشت. مدت‌ها طول کشید تا دوختن لباس را یاد گرفت و هنری به نام «خیاطی» به وجود آمد. اولین ردپا از کلمه‌ی خیاط در اروپا مربوط به سال ۱۲۹۷ میلادی است؛ یعنی از این زمان بوده است که از لباس فقط برای پوشاندن بدن استفاده نشده، بلکه زیبایی و طرح آن هم اهمیت پیدا کرده است. برای تهیه‌ی لباسی متناسب با اندام هر کس، به تخصص فردی به نام خیاط احتیاج شده است. اما برخلاف دنیای ما انسان‌ها، در دنیای حیوانات از همان ابتدا خیاط وجود داشته است: یک پرنده‌ی کوچک که نامش «پرنده‌ی خیاط» است.

اشتباه نکنید، این پرنده در کار دوخت و دوز لباس نیست، بلکه لانه‌اش را می‌دوزد! پرنده‌ی خیاط دو برگ بزرگ و هم‌اندازه را انتخاب کرده سپس با نوکش سوراخ‌هایی با فواصل منظم در کناره‌ی آن‌ها ایجاد می‌کند. این پرنده به جای نخ الیاف گیاهی بلند یا تار عنکبوت‌ها را از میان سوراخ‌ها رد می‌کند و دو برگ را به هم می‌دوزد.

در این دوخت و دوز نوک پرنده‌ی خیاط مانند سوزن عمل می‌کند. بعد از آن که دو برگ به هم دوخته شدند، پرنده به دنبال الیاف گیاهی و حیوانی نرم می‌رود تا داخل لانه‌اش را با آن گرم و نرم و مناسب تخم‌گذاری کند. پرنده‌ی خیاط در هر بار تخم‌گذاری سه تا پنج تخم می‌گذارد.

پرنده‌ی خیاط از راسته‌ی گنجشک‌سانان است. یک پرنده‌ی کوچک پرتحرک و خستگی‌ناپذیر. شاید باور نکنید که این پرنده آواز بلندی دارد به طوری که بیشتر شنیده می‌شود تا دیده شود!

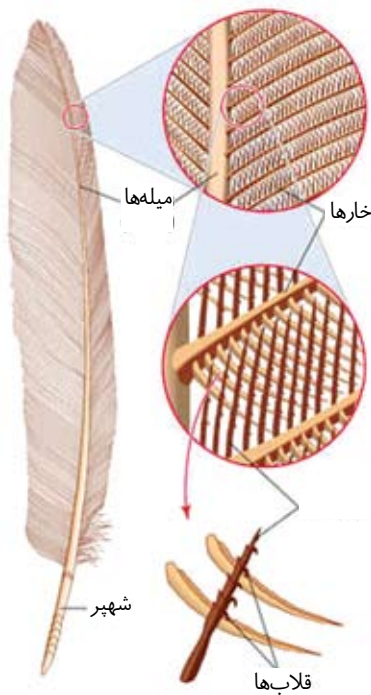
پرنده‌ی خیاط در مناطق حاره‌ای جنوب آسیا، از جنوب پاکستان و هند تا چین و اندونزی زندگی می‌کند. این پرنده از حشرات تغذیه می‌کند و به دلیل شکل خاص لانه‌سازی‌اش اغلب در درخت‌زارهای غیرانبوه، بوته‌زارها و باغ‌ها دیده می‌شود.





این روزها در دخت بسیاری از لباس‌ها زیپ به کار می‌رود. آیا فکر کرده‌اید ایده‌ی ساخت زیپ از کجا آمده است. اگر به طبیعت اطراف خود با دقت بنگریم، متوجه می‌شویم زیپ، ساختاری شبیه پر پرندگان دارد. بیایید با استفاده از دستگاه‌هایی که تصویر بزرگ‌تری را به ما نشان می‌دهند نگاه دقیق‌تری به پرها بیندازیم و اجزای بسیار ریز پرها را بررسی کنیم:

از محور طولی یک پر هزاران انشعاب خارج شده است. انشعابات‌ی که به نظر می‌آید به هم متصل هستند، اما چگونه؟ هر کدام از این انشعاب‌ها در یک طرف زوائد قلاب‌مانند و در طرف دیگر زوائدی شیار مانند دارند. به همین خاطر به خوبی در هم فرو می‌روند و چفت می‌شوند. این چفت شدن باعث می‌شود سطحی صاف و یک‌دست در پر پرندگان ایجاد شود. حتماً بارها دیده‌اید که یک پرنده سرش را لابه‌لای پرهای بالش فرو می‌برد و نوکش را به‌طور منظم از سر تا انتهای پرها می‌کشد. پرنده با این کار این انشعابات و اتصال‌های پرها را مرتب می‌کند تا پرواز بهتری داشته باشد. برای این که ببینید این چفت و بست‌ها چه قدر برای پرواز مهم هستند، پر پرنده‌ای را که نمی‌تواند پرواز کند با پرنده‌ی پرواز کن مقایسه کنید. پرهای پرندگانی که پرواز نمی‌کنند، مانند مرغ یا شترمرغ بسیار نامرتب هستند، زیرا آن‌ها به صاف بودن و چفت شدن انشعابات پرشان نیازی ندارند. این نامرتبی را حتی در پرهای غیرپروازی پرندگانی که پرواز می‌کنند هم می‌توانید ببینید، مانند پوش پرها که پرهایی کوچک و نامرتب هستند و بیشتر نقشی غیر از پرواز، مثل گرمایش دارند.



### یک جست‌وجو...

حتماً بست‌های چسبی را دیده‌اید که در لباس یا کفش استفاده می‌شوند، همه‌ی آن‌ها در یک طرف یک سطح نرم و در طرف دیگر سطحی با قلاب‌های بست‌های چسبی در دنیای گیاهان وجود دارد. می‌توانید بگویید کجا؟ یک راهنمایی می‌کنم. در طبیعت طرف نرم این بست می‌شود بدن یک حیوان یا حتی پارچه‌ی لباس ما... حالا فکر کنید کجا این بست‌های چسبی قلاب‌دار را دیده‌اید؟

این‌ها سوالات زیاد سختی نیستند. می‌دانم که سریع پاسخش را خواهید یافت. فقط لازم است با دقت به طبیعت نگاه کنید.

# آینه‌های روبه‌رو

محمد حسن حسینی  
تصویرگر: مرتضی یزدانی



## شعر اول

### دوست غریب

آسمان هنوز  
گریه می‌کند  
ایستاده‌ام کنار پنجره  
از میان قطره‌ها نگاه می‌کنم ترا  
باز در پیاده‌رو  
در کنار پله‌ی مغازه‌ای  
پیش مادرت نشسته‌ای  
باز چرت می‌زنی  
مثل روز پیش خسته‌ای  
در میان دست‌های کوچکت  
سیب سرخ و تکه نان سنگکی ست  
توی دست مادرت ولی  
ظرف زرد کوچکی ست  
ظرف زرد  
سوی عابران دراز می‌شود  
گاه با صدای سکه‌ای  
پلک‌های خسته تو باز می‌شود.  
آه!

دوست غریب و کوچکم  
لحظه‌ای بیا به من بگو  
پس چرا شما میان شهر ما  
چون مسافری غریب و بی‌کس اید  
روزها  
در میان کوچه‌های شهر  
راه می‌روید  
پس چرا به خانه تان نمی‌رسید.  
محمد عزیزی (نسیم)

## شعر دوم

### جان بچه‌هایتان!

در پیاده‌رو  
مادری به کودک گرسنه اش  
شیر می‌دهد  
در کنار او نشسته کودکی  
دست سوی عابران دراز کرده است  
دادمی زند: کمک کنید  
جان بچه‌هایتان!  
از میان عابران فقط  
یک درخت زرد پیر  
سکه‌ای به کودک فقیر می‌دهد.

### بیوک ملکی





همان طور که خواندید موضوع شعر های بالا آدم های فقیر پیاده رو است. هردو شعر با آهنگی ملایم وبدون سکنه ماجرای فقر و گدایی را در شهر روایت می کنند. قالب هردو شعر نیمایی است. یعنی در هردو شعر اندازه مصرع ها (کوچکترین تکه های شعر) باهم برابر نیست. در این قالب جدید - که اولین بار توسط شاعر معاصر نیما یوشیج معرفی شد - شاعر شعر خود را بدون مصرع های مساوی می سراید. درواقع او به همان مقدار که حرف دارد مصرع ها را می سازد ومجبور نیست برای پر کردن فضاهای خالی شعرش از کلمات اضافه استفاده کند. جالب اینکه وزن هردو شعر بالا نیز یکی است. لازم به ذکر است که قالب نیمایی نیز مثل قالب های کهن شعر فارسی وزن یا همان آهنگ شعر را دارد. یکی از تفاوت های دیگر این قالب با قالب های کهن نوع استفاده از قافیه (کلماتی که پایان آنها یکجور شنیده می شود) است. در این قالب شاعر مجبور نیست قافیه را در پایان مصرع ها بیاورد. او هر کجا احساس نیاز کند زنگ قافیه اش را - که نوعی یادآوری موضوعات قبلی در شعر ونیز کمک به افزایش موسیقی است - به صدادری می آورد.

مثال از شعر اول:

در میان دست های کوچک / تن تن تن تن تن تن تن  
مثال شعر دوم:

مادری به کودک گرسنه اش / تن تن تن تن تن تن تن  
هردو شعر بالا بازبانی سالم وبدون شکست های اجباری در کلمات مثل «ز» به جای «از»... روایت شده اند. قافیه های این دو شعر گاه در پایان مصرع ها آمده اند:

مثل: دراز و باز در شعر اول وشیر وفقیر در شعر دوم.

و گاه به شیوه شعر نیمایی در متن مصرع ها پنهان شده اند:

«جان، بچه هایتان، میان وعابران» ونیز «پیر وفقیر» در شعر دوم که البته قافیه های نوع دوم طبیعی تر وقشنگتر از نوع اول هستند.

درواقع آجرهای این بناهای قشنگ از یک نوع ورنگ هستند. اما این دو بنای زیبا تفاوت هایی در ساخت باهم دارند که در زیر به برخی از این تفاوت ها اشاره می شود:

بنای اول اگرچه چشم انداز های زیبا ودلنشین زیادی دارد اما به نظر می رسد شاعر قدری در استفاده از کلمات وعبارات دست ودل بازی به خرج داده وخواننده احساس می کند برخی از کلمات وتوصیف ها اضافه بوده وفضای شسته رفته وجمع جور شعر را به هم می زنند. چرا که آنها انتظار دارند، کمترین وبهترین کلمات در زیباترین شکل ممکن کنار هم نشسته ویک بنای زیباوبیادماندنی در ذهن آنها مجسم کند. شاعر شعر اول بدون هیچ هدفی دوست دارد همه چیز را توضیح بدهد. سببی که سرخ است، پله ای که متعلق به مغازه ای ست وظرفی که زرد است.

کلماتی مثل سرخ - مغازه وزرد به راحتی قابل حذف بوده ونبود آنها هیچ لطمه ای به معنای وساختار شعر نمی زند. مثلا شاعر به

جای تکه:

توی دست مادرت ولی  
ظرف زرد کوچکی ست  
ظرف زرد

سوی عابران دراز می شود  
می توانست چنین بسراید:  
دست مادرت ولی  
ظرف کوچکی ست  
ظرف

سوی عابران دراز می شود

البته شاعر خواسته با کلمه زرد، کاسه مسی گدایی را در ذهن مجسم کند که متاسفانه در این کار موفق نبوده است.

و یا به جای:

دوست غریب و کوچکم  
لحظه ای بیا به من بگو

پس چرا شما میان شهر ما

چون مسافری غریب ویی کس اید

می توانست چنین بسراید:

دوست غریب کوچکم بگو چرا شما میان شهر ما

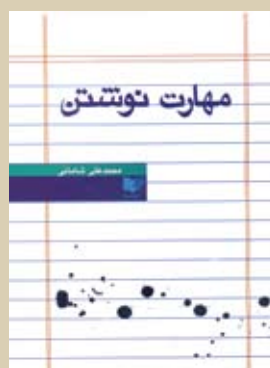
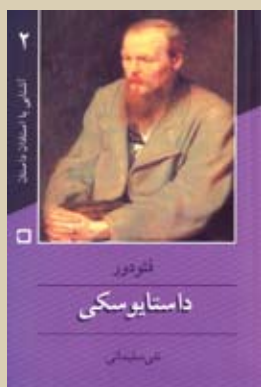
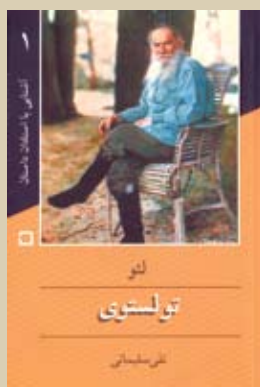
چون مسافری غریب ویی کس اید

که در آن صورت علاوه بر حذف برخی اضافه ها، یک مصرع با طول بلندتر از مصرع های دیگر شعر بوجود می آمد که در آن صورت زبان شعر پرموج تر وخروشانتر می شد. درست مثل دریایی که موج هایی با اندازه های بسیار متفاوت از هم دارد وبه همین دلیل نگاه کردن به آن انسان را خسته نمی کند.

اوج شعر اول در مصرع پایانی آن است. آنجا که شاعر با زیبایی تمام ضربه نهایی را می زند. تصویر زیبای مسافرانی که دائما در حال رفتن هستند وهیچوقت به خانه هایشان نمی رسند.

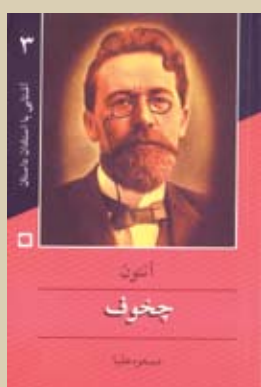
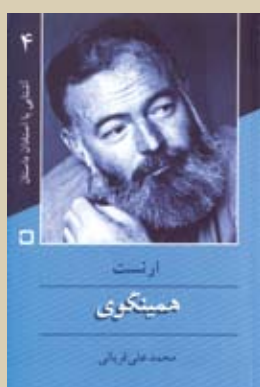
امابنای شعر دوم معماری ظریفتری نسبت به شعر اول دارد. معمار این بنا هر کجا لازم بوده پنجره ای به چشم انداز تصویری زیبا گشوده واز تمام ظرفیت ها و اصول شعر نیمایی سود برده وسخت پایبند به اصل مهم قانون اساسی شعر یعنی کم گویی وگزیده گویی می باشد. در شعر دوم تقریبا هیچ کلمه ای را نمی توان حذف کرد. اگرچه در برخی موارد مثل کلمه فقط بهتر بود کلمات مناسبتری استفاده شود. اگر تجربه استفاده از کلمات در کنار تصویر سازی وکشف های زیبای شعری باشد نتیجه اش شعر های ماندنی وزیبایی خواهد شد. چیزی که در شعر دوم بیشتر از شعر اول به چشم می خورد.

شاعر شعر دوم هم در انتها خواننده را غافلگیر می کند. سکه ای که یک درخت به کودک فقیر می دهد اما درختی که یکی از عابران است وشاید شاعر خواسته پیرمرد پیری را به درخت زردی تشبیه کند که از کنار کودک می گذرد وشاید های دیگر که در ذهن خواننده شکل می گیرد ویا پایان شعر تمام نمی شود وهمچنان تصاویر در ذهن خواننده ادامه دارد. چیزی که در شعر اول کمتر وجود دارد.



## استادان داستان

(مجموعه‌ی چهار جلدی)



۱ و ۲ - فتودور داستایوفسکی (چاپ دوم ۱۳۸۸)

و لئو تولستوی (چاپ سوم ۱۳۸۸) / نقی سلیمانی

۳ - آنتون چخوف (چاپ اول ۱۳۸۸) / مسعود علیا

۴ - ارنست همینگوی (چاپ اول ۱۳۸۸) / محمدعلی قربانی

انتشارات رویش (تلفن: ۰۲۱-۶۶۶۹۵۳۸۶)

۴۴۸ صفحه، ۶۷۰۰۰ ریال

این مجموعه برای آشنا سازی نوجوانان با زندگی و آثار نویسندگان نامدار دنیا تهیه شده و نشر رویش هم‌اکنون در حال آماده سازی جلد‌های دیگری از این مجموعه است که چارلز دیکنز، نویسنده‌ی انگلیسی و مارک تواین، طنزپرداز آمریکایی از آن جمله‌اند.

خواندن نوشته‌ها، گفت‌وگوها و دیدگاه‌های این استادان داستان، همراه با ماجراهای جالب از زندگی آنان، می‌تواند انگیزه‌ی خوبی برای نوشتن در ما ایجاد کند. به طور مثال ارنست همینگوی درباره‌ی یکی از روش‌های مؤثر داستان-نویسی‌اش می‌گوید:

«هنگام آفرینش داستان لازم نیست هر چه را می‌خواهی به خواننده برسانی، بنویسی. می‌توانی چیزهای بسیاری را نگویی و برسانی. حالا اگر خوب بدانی چه چیزی را می‌نویسی، خواننده حس می‌کند در پس آن‌چه نوشته شده، چیزی نهفته است و خودش این ناگفته‌ها را کامل می‌کند، مثل کوه یخ که همیشه بیشتر آن زیر آب پنهان است...»

## مهارت نوشتن

نوشته‌ی محمدعلی شامانی

انتشارات نسیم (تلفن: ۰۲۱-۷۷۶۰۴۹۹۰)

چاپ اول: ۱۳۸۸، تهران

۷۲ صفحه، ۱۲۰۰۰ ریال

ما آدم‌ها همین که چند تا از دندان‌هایمان در آمد، به حرف زدن می‌افتیم. اما چرا نوشتن به سادگی حرف زدن نیست؟ چرا همان‌طوری که حرف می‌زنیم، نمی‌توانیم بنویسیم؟ محمدعلی شامانی، علت اصلی را ترس می‌داند و شاید کمی خجالت. به نظر او چون می‌ترسیم دست به قلم نمی‌بریم و چون نوشتن هم مانند هر مهارت دیگری، با تمرین رشد می‌کند؛ بنابراین قدرت نوشتن خودمان را تقویت نمی‌کنیم. این کتاب می‌کوشد ترس ما را از نوشتن برطرف کند و با نقل نمونه‌های گوناگونی از نوشته‌های بچه‌ها و بزرگ‌ترها و تمرین‌هایی که می‌دهد، ما را به نوشتن تشویق نماید.

اگر نترسیدی، می‌شوی مثل اولین باری که نویسندگان بزرگ، قلم در دست گرفته‌اند. نقطه‌ی شروع همین است.

لازم نیست کلمه‌های قلمبه سُلَمبه به کار ببری یا خیلی با آب و تاب حرف بزنی... شما هم می‌توانید مثل صدیقه راحت بنویسید و از جملات کوتاه و کلمات ساده استفاده کنید:

زینب خانم سلام!

حالت چطور است؟ امیدوارم خوب و تندرست باشی. به خانه‌تان آمدم. ولی متأسفانه کسی در خانه نبود. راستش دفتر ریاضیات را می‌خواستم تا تمرین‌های جلسه‌ی قبل را که ننوشته بودم، بنویسم. اگر برایت زحمتی ندارد آن را به خانه‌ی ما بیاور. از تو بسیار سپاس گزارم. سلام مرا به مادر و خواهر کوچکت برسان! صدیقه احمدی

کار با همین نوشته‌های ساده آغاز می‌شود و کم‌کم گسترش می‌یابد. در این کتاب یاد می‌گیریم که چگونه اتفاق‌های ساده‌ی دور و برمان می‌توانند بهانه‌ای برای نوشتن باشند.

۲۶

نوجوان

۴

دی ماه ۱۳۸۸



# گلستان

## گل مینا

معمولاً در میان چمن‌ها یا کنار جاده‌ها می‌روید. اما در گلستان و باغچه هم قابل کشت و بهترین زمان کاشت آن اوایل بهار است. ارتفاع این گل‌های زیبا و پُر تعداد به حدود ۱۵ سانتیمتر می‌رسد. اما ریشه آن‌ها در عمق زمین به هر طرف ریشه می‌دهد و در سال بعد، هر کدام از این شاخه‌ها به صورت گل جداگانه‌ای سر از خاک درمی‌آورند. به این ترتیب یک گل مینا ممکن است بعد از چند سال یک چمن وسیع را به تصرف خود درآورد. در برخی کشورها از گل مینا برای پیش‌گویی هم استفاده می‌شود. برای مثال؛ کسی که قرار است به خواستگاری برود، یک گل مینا می‌چیند و بعد از کندن هر کدام از گلبرگ‌های آن، پیش خود تکرار می‌کند: بله - خیر - بله - خیر - بله... و جواب گل مینا در گلبرگ آخر آن است! البته بهتر است این فال‌گیرهای محترم کمی عقلشان را به کار بیندازند و دست از سر گل‌های زیبا بردارند.



دوست خوبم،

مبارک غلامرضایی / اصفهان

«پرندehای زیبا / روی درخت خرما / دارن می‌خونن آواز / خیلی زیبا و دل‌نواز ...»

اگر این دو بیت را که سطرهای آغازین شعر «بارون» هستند با صدای بلند و شمرده‌شمرده بخوانی، متوجه می‌شوی مصرع آخر به اندازه‌ی سه مصرع دیگر روان و موزون نیست. در واقع در بعضی از مصرع‌های این شعر، وزن به هم خورده و خبری از هماهنگی موجود در بقیه‌ی بیت‌ها نیست.

عدم تسلط کافی بر وزن عروضی، گذشته از مشکلات وزنی، سبب مشکلات زبانی و دستوری نیز شده است. در بعضی مصرع‌ها برای رعایت قافیه، نظم جمله‌ها به هم ریخته و مصرع‌ها شکلی تصنعی و غیرطبیعی پیدا کرده‌اند. و نکته‌ی آخر این که زبان برخی از مصرع‌های «بارون» به محاوره و برخی دیگر به زبان رسمی و کتابی نزدیک است. این مسئله یک‌دستی زبان را برهم زده است.

تمرین روزانه و مطالعه‌ی شعرهای موفق موزون و مقفی، می‌تواند راهنمای خوبی برای تو در برطرف کردن این نقاط ضعف باشد.

## زیر ذره بین

دوست خوبم،

زینب سرگردان / تهران

زبان روان و صمیمی نوشته‌ی تو را باید جزو مهم‌ترین نقاط قوت آن دانست. اما برای خلق یک مطلب موفق، چیزهای دیگری نیز لازم است. بعضی از حرف‌هایی را که تو به روی کاغذ آورده‌ای، قبلاً در نوشته‌های دیگران خوانده‌ایم. بنابراین، بهتر بود شکل تازه‌ای برای بیان این حرف‌ها پیدا می‌کردی یا به دنبال کشف حرف‌های تازه‌تری می‌رفتی.

از دیگر نقاط قوت نوشته‌های تو توجه به آرایه‌ها و به‌خصوص استفاده از تشبیه در بیان حرف‌هایت بود که در بعضی سطرها حرف‌هایت را به شعر نزدیک کرده بود. برعکس؛ پایان نوشته‌ات شعاری و کلیشه‌ای بود. سعی کن در نوشته‌هایت برای مخاطب نتیجه‌گیری نکنی و اجازه بدهی خود او با اطلاعاتی که تو در اختیارش می‌گذاری و تصاویری که پیش رویش ترسیم می‌کنی، به جمع‌بندی نهایی در ذهنش برسد.



# ۱۰ پنجره

طراح: محمد عزیزی (نسیم)

دوستان مهربان نوجوان!

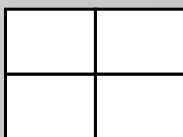
حالا که به سی و یکمین بهار انقلاب اسلامی نزدیک می‌شویم، این دو برگ از گلدان را قرض گرفته‌ایم تا از شما دعوت کنیم به تنهایی یا همراه دوستانتان در مسابقه‌ی بزرگ نشریه‌ی دیواری ۱۰ پنجره شرکت کنید.

## یادتان نرود

۱. نوشته‌هایتان خوش خط و خوانا باشد.
۲. سعی کنید نوشته‌هایتان با تصویری مناسب (نقاشی یا عکس) همراه باشد.
۳. موقع ارسال روزنامه‌ی خود، روی پاکت بنویسید: «مربوط به مسابقه‌ی بزرگ رشد نوجوان»
۴. تا جایی که می‌توانید مطالب را خودتان بنویسید و از جایی کپی نکنید. چون اصل بودن مطالب امتیاز قابل توجهی دارد.
۵. مهلت ارسال آثار تا ۱۵ اسفند ۱۳۸۸ است. بنابراین بهتر است زودتر دست به کار شوید.
۷. اسامی برندگان در شماره‌ی ۸ مجله (اردیبهشت ماه ۱۳۸۹) چاپ و ضمن اهدای جوایزی ارزشمند، آثار برتر به تدریج در مجله منتشر خواهد شد.

## راهنمای مسابقه

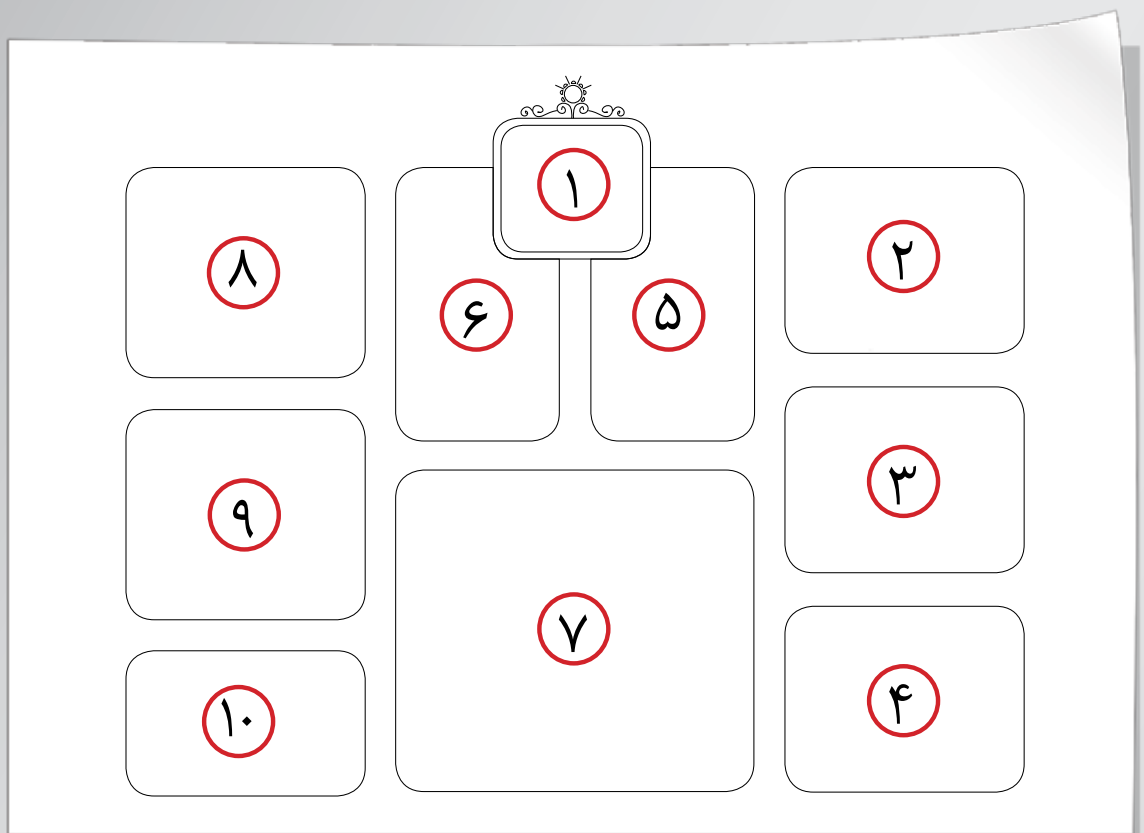
اگر کاغذ بزرگ ندارید، ۴ برگ کاغذ A۴ را مثل شکل (۱) کنار هم بچینید تا به صورت یک ورقه‌ی بزرگ درآید. سپس این ورقه‌ی بزرگ را با توجه به حجم مطالب، به ده قسمت (پنجره) تقسیم کنید و هر طور که می‌دانید به زیبایی و جذابیت آن بیفزایید. در صورتی که ۴ برگ کاغذ کافی نبود، می‌توانید از برگه‌های بیشتری استفاده کنید.



(شکل ۱)







**پنجره‌ی ۷: نگاه رنگی** / یکی از این موضوعات را انتخاب کنید: ( ایران / اتحاد / اصلاح الگوی مصرف / مسجد / دفاع مقدس / قصه‌های قرآن / ضرب‌المثل‌ها ) و درباره‌ی آن یک نقاشی رنگی بکشید.

**پنجره‌ی ۸: باغ شعر** / شعری بسرایید که با یکی از این عبارت‌ها شروع شود و یا شعر دیگری به دلخواه خودتان بگویید.

الف: گل نرگس! کجایی؟

ب: اگر خدا بخواهد...

ج: بوی باران کوچه را پر کرده است...

**پنجره‌ی ۹: راز و نیاز** / در این بخش مهم‌ترین حرف‌های دلت را به پروردگار یکتا بنویس.

**پنجره‌ی ۱۰: آشنایی با همکاران** / نام و نام خانوادگی خود و همکارانتان را همراه با نشانی منزل، نام مدرسه، عکس و شماره‌ی تماس، در این قسمت بیاورید. اگر از معلمان خوبتان کمک گرفته‌اید، تشکر از آن‌ها فراموش نشود.

موفق و پیروز باشید.

محتوای هر کدام از پنجره‌ها به این ترتیب است:

**پنجره‌ی ۱: نام نشریه** / در این قسمت نام نشریه را بنویسید. این نام باید جدید، کوتاه و جذاب باشد.

**پنجره‌ی ۲: سخن سردبیر** / در این بخش، به عنوان سردبیر دیدگاه خود در باره‌ی موضوعات نشریه را مختصر و مفید بیان کنید.

**پنجره‌ی ۳: کلام نور** / این‌جا مخصوص سخنان حکمت‌آمیز پیشوایان دینی است. اگر از احادیث و روایات استفاده می‌کنید، حتماً منبع آن را مشخص کنید.

**پنجره‌ی ۴: لب‌خند** / در این قسمت لطیفه‌ها، خاطرات شیرین و حکایت‌های طنز یا کاریکاتورهای خود را بیاورید. موضوع کاریکاتورها می‌تواند «اصلاح الگوی مصرف» باشد.

**پنجره‌ی ۵: سرزمین من** / در این قسمت یک انشای کوتاه درباره‌ی دستاوردهای میهن عزیزمان بنویسید. این انشاء می‌تواند نتیجه‌ی یک تحقیق باشد.

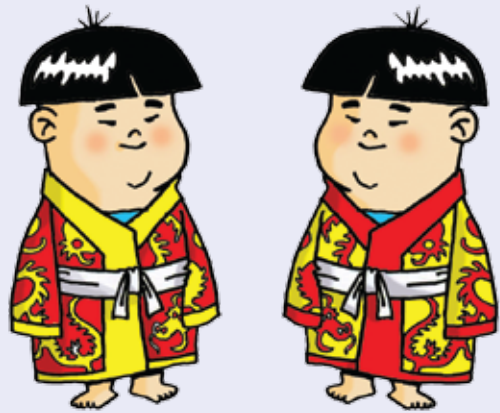
**پنجره‌ی ۶: آشنایی با شهدای انقلاب** / برای پیروزی انقلاب افراد زیادی از جان خود گذشتند. خوانندگان خود را با یکی از آن‌ها آشنا کنید.



# گلدان نمکدان

## تقلب از روی خود!

- چرا از جلسه‌ی امتحان بیرون رفتند؟  
- به خاطر تقلب.  
- مگر چه کار کرده بودی؟  
- هیچی، سر امتحان علوم دندان‌هایم را شمردم!  
فاطمه رضایی / مشهد



## دوقلوی چینی

می‌دانی چینی‌ها به «دوقلو» چه می‌گویند؟  
- این چون اون، اون چون این!  
شیرین صداقت / اصفهان

## این جا کجاست؟

اتوبوس که سر چهارراه رسید، پیرمرد مسافر، عصایش را روی شانه‌ی جوانی گذاشت و پرسید: - آقا! این جا چهارراه سعدی است؟ جوان گفت: - نه خیر، این جا شانه‌ی من است!  
شهاب‌الدین سامانی‌پور / تهران



## کشف حیاتی

معلم در حال توضیح دادن این نکته بود که «لاوازیه»، دانشمند فرانسوی در قرن هجده میلادی، موفق به کشف اکسیژن شد. در این هنگام یکی از دانش‌آموزان از جا بلند شد و با تعجب گفت: «آقا اجازه!» پس تا قبل از آن انسان‌ها چطور نفس می‌کشیدند؟

کیانا محسنی / تاجکستان

## هر جا که ...

از یکی پرسیدند: «شما کجای شهر می‌شینین؟»  
گفت: «هر جا که خسته بشم!»  
ریحانه مروت محمد مرادی / ساوه



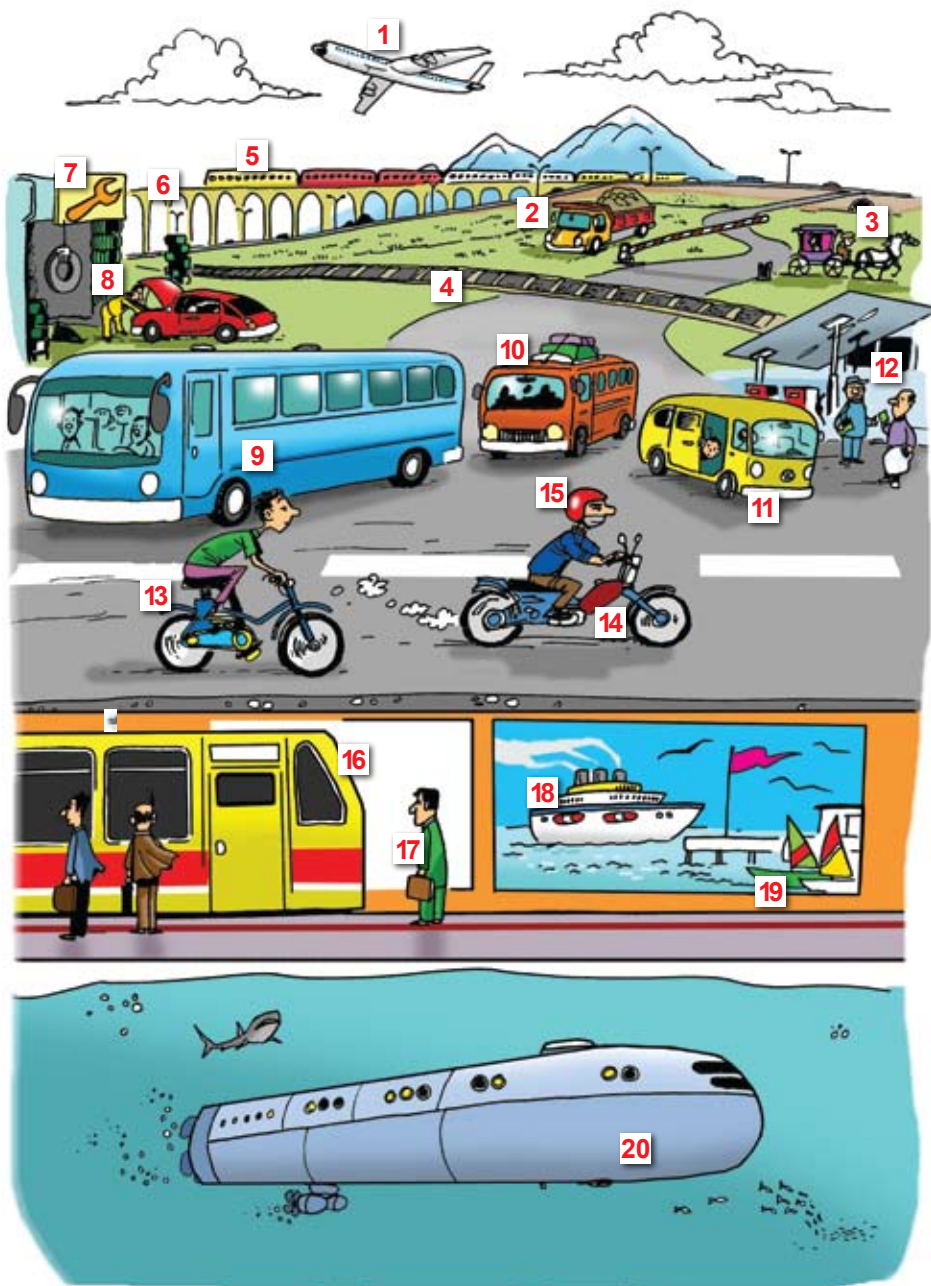


# Transportation

محمد علی قربانی  
تصویرگر: سام سلماسی



زبان نو



## Hidden sentences

در میان هر خط از حروف به هم  
چسبیده‌ی زیر، یک جمله نهفته است.  
آن‌ها را پیدا کنید.

WHERE DOES YOUR FATHER -  
GO TO WORK?

DOES YOUR MOTHER WASHT  
HEDISH EVERY MORNING?  
NO. SHE DOESN'T.

HOW MANY TREES DO -  
YOU SEE IN THE PARK?

\* در هر یک از جدول‌های زیر یک  
جمله نهفته است. با گذاشتن علامت  
پیکان (←) جمله را پیدا کنید. جمله با  
حروف خانه‌های زرد شروع می‌شود.

|   |   |   |   |   |
|---|---|---|---|---|
| T | E | A | C | H |
| U | O | H | O | M |
| Y | N | E | W | A |
| T | O | D | N | Y |
| S | D | U | T | S |

|   |   |   |   |   |
|---|---|---|---|---|
| R | A | C | I | E |
| E | P | T | C | E |
| H | S | E | G | N |
| W | E | O | L | I |
| H | N | D | S | H |

\* Now find interrogatives.

|   |   |   |   |   |   |   |   |   |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| H | W | N | E | H | W | O | E | H |
| O | O | W | H | A | T | M | H | U |
| O | H | W | H | W | I | H | C | N |
| W | E | O | M | T | E | W | U | D |
| H | W | S | T | A | O | H | M | R |
| E | H | A | O | E | N | O | W | E |
| O | H | W | N | H | W | Y | O | D |
| W | E | R | E | H | W | O | H | O |
| O | T | H | I | R | T | E | E | N |

1. WHEN

2.

3.

4.

5.

6.

1-Airplane

2-Truck

3-Carriage

4-Railroad

5-Train

6-Bridge

7-Tool

8-Mechanic

9-Bus

10-Minibus

11-Van

12-Gas station

13-Bicycle

14-Motorcycle

15-Helmet

16-Metro

17-Passenger

18-Ship

19-Boat

20-Submarine

interrogatives = کلمه‌های پرسشی

کربلایی کاظم کریمی ساروقی در حدود سال ۱۳۰۰ قمری در یکی از روستاهای اراک به نام «ساروق» به دنیا آمد. او که مثل بیشتر اهالی روستای سواد بود، به خاطر انجام کارهای نیک و خالصانه مورد لطف خداوند قرار گرفت و بدون این که نزد کسی قرآن یاد بگیرد حافظ قرآن کریم شد. او در ۷۸ سالگی در ماه محرم ۱۳۷۸ قمری در گذشت و در قم به خاک سپرده شد.

دو دل بود و از پدر خجالت می کشید. منتظر فرصتی بود تا حرف دلش را بزند. پدر همین طور که استکان چایی را لمس می کرد تا ببیند سرد شده یا نه، پرسید: «هان، چی شده محمد کاظم؟»  
محمد کاظم بدون آن که سر بلند کند، آهسته گفت: «می خواهم از روستا بروم. دیگر نمی توانم این جا زندگی کنم.»  
- چی شده که فکر رفتن به سرت زده؟  
- من این جا برای ارباب کار می کنم. اما او زکات و خمس مالش را نمی دهد. برای همین دست مزد من هم اشکال دارد و نانی که با آن پول می خرم، از گلویم پایین نمی رود. حرام قاطی زندگی ام می شود!  
- تو از کجا می دانی که ارباب خمس و زکات نمی دهد؟  
- از خودش پرسیدم. گفت این فضولی ها به تو نیامده!  
ماه محرم بود. طبق معمول هر سال، مردی روحانی از شهر قم به روستای آن ها آمده بود. او را «شیخ صابر» صدا می زدند، حاج شیخ صابر اراکی. حرف های شیخ صابر درباره ی اهمیت خمس و زکات، محمد کاظم را به فکر فرو برده بود. می خواست هر چه زودتر از ساروق برود.  
سال ها بعد وقتی کربلایی محمد کاظم در ایران و کشورهایی همچون عراق و مصر معروف شده بود، سرگذشت خود را این طور تعریف کرد: «بعد از آن که روستای ساروق را ترک کردم، بین راه قم- اراک در کار جاده سازی مشغول شدم. مدتی هم در دهات اطراف خارگنی می کردم. تا این که سه سال بعد از طرف ارباب پیغام رسید که به فلانی بگویند من توبه کرده ام و خمس و زکات می دهم. اگر نمی خواهید برای من کار کنید، زمین می دهم تا برای خودش کشاورزی کند.

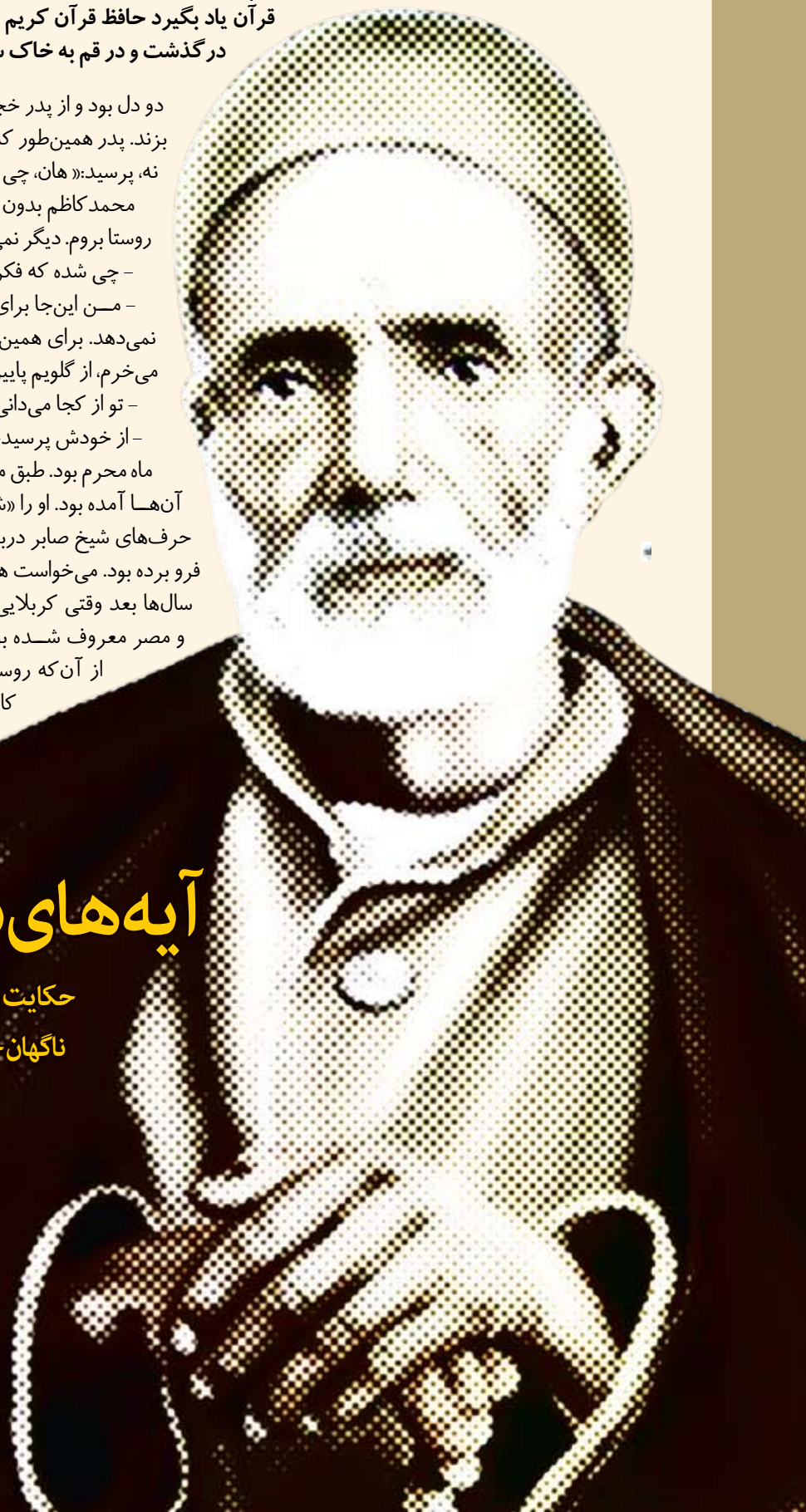
## آیه های نورانی

حکایت مرد بی سواد که

ناگهان حافظ قرآن کریم شد

بنابراین به ده برگشتم.  
ارباب به من زمین و گندم داد. ده من گندم برای بذر برداشتم و بقیه را بین خودم و فقرای روستا نصف کردم.  
سال بعد به برکت خدا گندم های

طاهره ابراهیمی





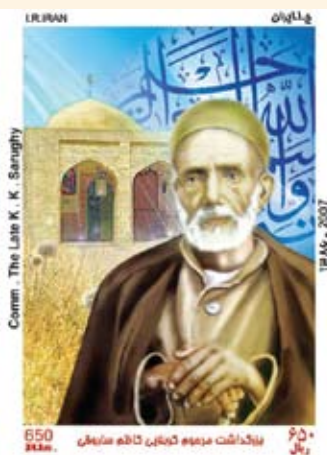
همین‌طور که آیات را می‌خواندم از هوش رفتم. وقتی به هوش آمدم، پیش خود گفتم این‌جا چه کار می‌کنم؟ ناگهان همه چیز یادم آمد. حس می‌کردم همه‌ی قرآن را از بر هستم. خیلی گرسنه بودم. وقتی به ده رسیدم اهالی دورم جمع شدند و گفتند کجا بودی محمد کاظم! چهار روز است که دنبالت می‌گردیم. وقتی ماجرا را تعریف کردم، خیال کردند مُخم عیب کرده. برای همین مرا پیش شیخ صابر بردند. او چند سوره‌ی بلند قرآن را پرسید و من همه را از بر خواندم. شیخ صابر گفت: «الله اکبر. او نظر کرده شده. کارش درست شده!» با این حرف همسایه‌ها ریختند و لباس‌های مرا برای تبرک پاره کردند و بردند...

بعد از آن محمد کاظم سعی می‌کرد ماجرا را از دیگران مخفی کند. تا این‌که ده سال بعد، در چهل سالگی راهی زیارت کربلا شد. بین راه در شهر تویسرکان به طور اتفاقی دو نفر از روحانیان سرشناس آن‌جا را ملاقات کرد که داشتند در باره‌ی آیه‌ای بحث می‌کردند. محمد کاظم که حرف‌هایشان را می‌شنید، متوجه اشتباه یکی از آن‌ها شد و گفت که اشتباه می‌کند. او گفت: «شما مردی روستایی هستی. بعید است با این مسائل آشنا باشی.»

محمد کاظم گفت: «من حافظ قرآن هستم.» آن‌ها از سر کنجکاوی محمد کاظم را امتحان کردند و از مشاهده‌ی آن معجزه‌ی الهی شگفت‌زده شدند. به این ترتیب کربلایی محمد کاظم در حوزه‌های علمیه‌ی قم و نجف و بسیاری دیگر از مراکز علمی دنیا مشهور شد. گاهی برای امتحان کربلایی محمد کاظم، لایه‌لای آیات قرآن چند جمله‌ی عربی از کتاب‌های دیگر می‌آوردند. او فوری تشخیص می‌داد و می‌گفت: «آن جمله‌ها از قرآن نیستند. آیه‌های قرآن نور دارند اما بقیه‌ی جمله‌ها تاریکند!»

در شهریور ماه سال گذشته کنگره‌ی بین‌المللی کربلایی محمد کاظم ساروقی با حضور جمعی از مقامات کشورمان در اراک برگزار شد و بسیاری از محققان مقاله‌هایی در باره‌ی محمد کاظم ساروقی ارائه کردند. در این کنگره‌ی بین‌المللی تمبر یادبود او رونمایی شد.

تمبر یادبود



من ۵۵ برابر شد. دوباره ده من برای بذر برداشتم و بقیه را تقسیم کردم. نصف مال خودم، نصف مال فقرا. این شیوه هم‌چنان ادامه داشت. یک روز که حاصل مزرعه را برداشت کرده بودم، منتظر نسیمی بودم تا گندم‌ها را از کاه جدا کنم. اما از باد خبری نبود. ناچار با دست خالی به سوی خانه برگشتم. بین راه یکی از فقرا را دیدم. گفت امسال ما را فراموش کرده‌ای؟ گفتم: «خاطر جمع باش سهم تو محفوظ است.»

گفت: «من و زن و بچه‌ام امشب چیزی برای خوردن نداریم.» گفتم: «همین‌جا باش تا برگردم.» به خرمن برگشتم و با زحمت زیاد مقداری از گندم‌ها را از کاه جدا کردم. مقداری هم علوفه برای گوسفندانم برداشتم. گندم‌ها را به آن مرد دادم و راهم را کج کردم به طرف «امام‌زاده هفتاد و دو تن». می‌گفتند آن‌ها شیعیانی بوده‌اند که در زمان امام رضا، علیه‌السلام، برای ملاقات امام خود از شهرهای کوفه و مدینه عازم مشهد بوده‌اند اما بین راه سربازان مأمون آن‌ها را به شهادت رسانده بودند.

خیلی خسته بودم. بعد از زیارت روی سکوی نزدیک امام‌زاده نشستم. در همین حال دیدم دو جوان زیبا به طرفم می‌آیند. هر دو عمامه‌ی سبز بر سر داشتند. فکر کردم برای زیارت آمده‌اند. یکی از آن‌ها گفت: «محمد کاظم! نمی‌آیی برویم داخل امام‌زاده فاتحه‌ای بخوانیم؟»

گفتم: «من زیارت کرده‌ام. باید این علوفه را به حیوان‌های زبان بسته برسانم.» نمی‌دانستم اسم مرا از کجا می‌دانند. دیگری گفت: «حالا تو با ما بیا.» وقتی آن دو سید جوان وارد امام‌زاده شدند، من هم مؤدبانه مشغول خواندن فاتحه شدم. آن‌ها مرتب صلوات می‌فرستادند. کمی بعد، دیدم نوشته‌ای دور تا دور حرم ظاهر شد. یکی از آن دو سید سمت راست من و دیگری سمت چپ من ایستاد.

یکی از آن‌ها گفت: «این نوشته‌ها را بخوان.»

گفتم: «من سواد ندارم.»

گفت: «بخوان، نترس!»

گفتم «بلد نیستم.»

در این هنگام سیدی که سمت راستم ایستاده بود، هفت بار سوره‌ی حمد و هفت بار سوره‌ی توحید را خواند. بعد سید سمت چپ هفت مرتبه صلوات فرستاد و دیگری سینه‌ام را محکم فشار داد. سینه‌ام کمی درد گرفت. بعد گفت: «حالا بخوان.» نگاهم که به نوشته‌ها افتاد، متوجه شدم می‌توانم آن‌ها را بخوانم: إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ...

پُروردگار شما، خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز (شش دوره) آفرید سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت... بعدها فهمیدم آن‌چه می‌خواندم آیات ۵۴ تا ۶۱ سوره‌ی اعراف بوده است.

#### منابع

۱. هزار و یک حکایت قرآنی، محمدحسین محمدی، انتشارات لاهیجی، چاپ دوم، ۱۳۸۴.

۲. روزنامه‌ی کیهان، شماره‌ی ۱۸۷۴۹، ۸۵/۱۲/۸.

3. www.farsnews.net

4. http://mouood.org

# گام به گام تا سلامت اندام

کیف مدرسه و ناهنجاری‌های ستون فقرات  
در کودکان و نوجوانان

افسانه سنه  
تصویرگر: سحر حقگو





آیا می‌دانید کیف‌های مدرسه می‌توانند صدمات شدیدی به ستون فقرات شما وارد کنند؟

رایج‌ترین روش حمل کتاب و دفتر به مدرسه، استفاده از کیف است. در واقع، کیف یکی از همراهان همیشگی شما در طول سال‌های تحصیلی است.

درد گردن، کمر درد، انحنای غیرطبیعی ستون فقرات (پشت کج)، افزایش غیرطبیعی انحنای ستون فقرات (پشت گرد و گودی کمر) از جمله آسیب‌های ناشی از حمل کیف به‌شمار می‌روند. برای پیش‌گیری از این آسیب‌ها و ناهنجاری‌ها باید اطلاعات کافی در مورد نحوه‌ی استفاده از کیف‌های مدرسه داشته باشید.

### کیف مناسب

در میان کیف‌های گوناگونی که در بازار وجود دارد، بهتر است از کوله‌پشتی استفاده کنید زیرا این دسته از کیف‌ها در صورت استفاده‌ی صحیح، نیرو را به دو طرف بدن منتقل کرده و اثرات منفی کمتری بر سلامتی بدن دارند. با این حال، اگر کیف‌های کوله‌ای با یک شانه حمل شوند فشار زیادی را به‌طور نامتناسب و غیرهمسان به یک سمت وارد می‌آورند و انحنای غیرطبیعی در ستون فقرات ایجاد می‌کنند.

مسئله‌ی مهم در انتخاب کوله‌پشتی، مشخصات آن است. یک کوله‌پشتی خوب باید دارای دو بند شانه‌ای پهن و نرم باشد که بتوان آن‌ها را به‌راحتی روی شانه‌ها قرار داد. بند کمری نیز از جمله ضروریات یک کوله‌پشتی خوب به‌شمار می‌رود، چرا که از انتقال نیروی وزن به شانه‌ها جلوگیری می‌کند. کیف را طوری بر دوش ببندازید که بر روی قوی‌ترین عضلات پشت (عضلات میانی) قرار بگیرد. بندهای کیف را طوری تنظیم کنید که به دوش انداختن و بیرون آوردن آن به راحتی انجام گیرد، توجه داشته باشید این بندها نباید آن‌قدر آزاد باشند که کیف از روی مرکز ثقل بدن پایین‌تر بیاید. کوله‌پشتی را تا حد امکان به پشت خود بچسبانید و از معلق نگه‌داشتن آن خودداری کنید. هنگام حمل، کیف باید حداقل پنج سانتی‌متر بالاتر از کمر قرار بگیرد.

موقع برداشتن کوله از روی زمین ابتدا باید زانو‌ها را خم کرد سپس کوله را برداشت و روی شانه‌ها قرار داد. همچنین حتی‌الامکان از نگه داشتن کیف و کوله‌پشتی در دست یا بر روی شانه‌ها در سر صف خودداری نمایید. اگر کیف شما کوله نیست آن را دست به دست کنید و روی یک دست یا روی یک شانه حمل نکنید. اغلب محققین معتقدند وزن کیفی که دانش‌آموز حمل می‌کند، نباید بیشتر از ۱۰-۱۵ درصد وزن او باشد. از این‌رو توصیه می‌شود وسایل اضافی و غیرضروری را در منزل نگه دارید. بندهای کوله را بیش از حد بلند نکنید. هرگز موقع حمل کوله‌پشتی، خود را به جلو خم نکنید. این امر نشان‌دهنده‌ی سنگینی کیف است و می‌تواند برای شما پیامدهای نامناسبی داشته باشد. یکی از این پیامدها ایجاد ناهنجاری سر به جلو و پشت گرد است.

### ناهنجاری پشت گرد

پشت گرد، افزایش بیش از حد طبیعی انحنای مهره‌های پشتی است که به صورت مادرزادی و اکتسابی دیده می‌شود. این ناهنجاری از جمله ناهنجاری‌های رایج بین جوانان قد بلند است. برای مثال، دانش‌آموزان قد بلند، از میز و نیمکت مشابه با سایر دانش‌آموزان استفاده می‌کنند. بنابراین بیش از حد به سمت جلو خم می‌شوند یا در هنگام ایستادن و صحبت کردن با سایر هم‌کلاسی‌های خود که قد کوتاه‌تری دارند بیش از حد به جلو خم شده و قوس پشتی خود را افزایش می‌دهند. این عارضه با درجه‌ی شدید همان گوزپشتی است.

بدنشستن هنگام مطالعه، خیاطی، کارهای دستی، پایین انداختن سر برای مدت طولانی، سر به زیر بودن به معنای جلوی پا را نگاه کردن هنگام پیاده‌روی، انتقال وزن سر و گردن به جلو، عدم تحرک و ثابت ماندن در وضعیت غلط و نشستن پشت میز رایانه به مدت طولانی (بدون رعایت اصول صحیح نشستن) از جمله عوامل مؤثر در بروز پشت گرد هستند. افراد خجالتی خصوصاً دختران در دوران بلوغ اگر اصول صحیح وضعیت بدنی را هنگام نشستن، ایستادن، راه رفتن و... رعایت نکنند، بیشتر در معرض این ناهنجاری قرار می‌گیرند.



مهدی زارعی

## انواع مسابقات آلپاین

● **مسابقه‌ی اسکی در سرایشی معروف به «داون هیل»<sup>۲</sup>**  
در این مسابقه ورزشکار باید هنگام حرکت به سمت سرایشی از میان پرچم‌های کوچک موجود در امتداد مسیر عبور کند. بنابراین علاوه بر سرعت، دقت و تمرکز نیز لازمه‌ی موفقیت در این مسابقه است. زیرا اسکی‌باز دقیقاً باید از مسیر بین پرچم‌ها عبور کند. در غیر این صورت جریمه شده و از امتیازات وی کاسته خواهد شد.

● **اسکی مارپیچ معروف به «اسلاوم»<sup>۳</sup>**  
این مسابقه به دو رقابت «مارپیچ کوچک» و «مارپیچ بزرگ» تقسیم می‌شود. مسابقه‌ی اسکی مارپیچ کوچک از دروازه‌ای آغاز می‌شود که دو میله با فاصله‌ی ۷۵ سانتی‌متر از یکدیگر واقع شده‌اند. اسکی‌باز باید در بین این دو میله قرار گیرد و حرکت خود را آغاز کند. سراسر مسیر مسابقه پر از پرچم‌هایی با ارتفاع ۱۸۰ سانتی‌متر است. کمترین فاصله‌ی بین دو پرچم که در مسیری مارپیچ قرار می‌گیرند ۷۵ سانتی‌متر و بیشترین فاصله‌ی بین آن‌ها ۱۵ متر است. البته فاصله‌ی ۱۵ متری مربوط به قسمتی است که پرچمی وجود ندارد. به همین علت اسکی‌باز پس از طی مسیر و گذشتن از بین پرچم‌ها، ممکن است با مسیری ۱۵ متری و فاقد پرچم مواجه شود. آنچه در مسیر این مسابقه حائز اهمیت است، «شیب مسیر» است. مسیر باید طوری طراحی شود که حداقل یک‌چهارم طول مسیر شیب سی درجه داشته باشد.  
در مسابقه‌ی مارپیچ بزرگ، به جای پرچم از دروازه‌هایی در مسیر مسابقه استفاده می‌شود که ۱۵۰ سانتی‌متر ارتفاع دارند. حد فاصل بین دروازه‌ها ۴ الی ۸ متر و مسیر مسابقه طولانی‌تر از مسیر «مارپیچ کوچک» است.

هر سال با فرا رسیدن فصل زمستان بسیاری از مناطق نیم کره‌ی شمالی زمین پوشیده از برف می‌شود و این امر سبب می‌گردد تا مردم اکثر این کشورها به ورزش‌های زمستانی روی آورند. همان‌طور که از نام این ورزش‌ها مشخص است برگزاری مسابقات رشته‌های ورزش‌های زمستانی نیازمند برف است. رشته‌هایی نظیر: اسکی<sup>۱</sup>، اسکیت روی یخ، لوژسواری، سورتمه‌رانی و... اگر علاقه‌مند اخبار ورزشی باشید، حتماً این اسامی را بارها شنیده‌اید اما شاید تعریف بسیاری از این رشته‌ها و مسابقات را ندانید. پس با دقت مطالب این شماره را بخوانید که مربوط به شاخه‌های مختلف ورزش «اسکی» است. آیا می‌دانید کدام یک از این مسابقات در کشور ما نیز برگزار می‌شود؟

## اسکی

معروف‌ترین و بهترین وسیله برای عبور از مسیرهای برفی است. یک اسکی‌باز برای شرکت در مسابقات نیازمند دو عصای (باتون) اسکی است تا به کمک آن‌ها به زمین نیرو وارد کند. چوب اسکی نیز که در قسمت مرکزی آن یک گیره و یک پنجه‌گیر قرار دارد تا کفش اسکی ورزشکار در آن محکم شود، یکی دیگر از وسایل ضروری اسکی است. اما ورزشکار علاوه بر این چوب‌ها و باتون‌ها نیازمند کلاه اسکی با نقاب عینکی و لباس و کفش مخصوص نیز است.

با توجه به آن که ریشه‌ی این ورزش زمستانی در کوه‌های مرتفع و پوشیده از برف اروپا بوده است، بنابراین طبیعی است که در اسامی مسابقات اسکی، شاهد کلمات معروفی باشیم که به کوه‌های اروپا ارتباط دارد؛ مثل، مسابقه‌ی اسکی آلپاین (آلی)، مسابقات اسکی آلپاین انواع گوناگونی دارد ولی وجه اشتراک همه‌ی آن‌ها حرکت کردن از بخش مرتفع مسیر به سرازیری است. درست مثل حرکت با اسکی از بالای کوه‌های آلپ به پایین آن!



## اختلاف ارتفاع در مسیر مسابقه‌ی اسکی صحرانوردی

| نوع مسابقه                    | زنان      | مردان/ زنان | مردان/ زنان | مردان/ زنان | مردان      |
|-------------------------------|-----------|-------------|-------------|-------------|------------|
| مسافت مسابقه                  | ۵ کیلومتر | ۱۰ کیلومتر  | ۱۵ کیلومتر  | ۳۰ کیلومتر  | ۵۰ کیلومتر |
| بیشترین اختلاف ارتفاع در مسیر | ۱۰۰ متر   | ۱۵۰ متر     | ۲۰۰ متر     | ۲۰۰ متر     | ۲۰۰ متر    |

### ● اسکی صحرانوردی<sup>۷</sup>

رقابتی است نیازمند استقامت فراوان. مسیر این مسابقه به‌نظر مسطح می‌آید. اما درحقیقت دارای شیب اندکی است. به‌همین سبب ورزش کار باید با کمک گرفتن از دو عصای اسکی خود حتی در سرازیری‌ها به جلو حرکت کند. برای این که ورزش کاری در مسیر ۵۰ کیلومتری مرتباً خم شود و با قدرت عصاهای اسکی خود را برای جلورفتن به زمین فشار دهد باید بدنی بسیار قوی و تمرینات استقامتی فراوان داشته باشد.



۳۶

نوجوان

۴

دی ماه ۱۳۸۸

### اسکی در ایران

اگر مایلید اطلاعات کاملی درباره‌ی اسکی کشورمان به‌دست آورید، می‌توانید به سایت رسمی فدراسیون اسکی [www.skifed.ir](http://www.skifed.ir) سر بزنید. در این سایت آخرین اخبار اسکی ایران و جهان را مشاهده می‌کنید و اطلاعات کاملی درباره‌ی دمای هوای پیست‌های دیزین، شمشک، دربندسر، توجال، کوه دماوند و دیگر پیست‌های کشور به دست می‌آورید. علاوه بر آن با مراجعه به بخش «تاریخچه» اطلاعات زیادی درباره‌ی تاریخ اسکی در ایران کسب می‌کنید. در این سایت بخش‌های دیگری مربوط به جست‌وجو، اعضا و فعالیت‌ها، مسابقات، عکس‌ها و پیست‌های کشور ایران وجود دارد. همچنین در بخش «ارتباط با ما» می‌توانید ایمیل، تلفن و آدرس فدراسیون را مشاهده کنید. اگر هم خیلی اهل بازی‌های کامپیوتری هستید، حتماً به بخش «بازی اسکی online» بروید و به اسکی مشغول شوید. البته بدون نیاز به استفاده از تجهیزات اسکی و تنها با تکان دادن موس کامپیوتر!

زیرنویس

1. ski
2. Down Hill Racing
3. Slalom
4. Alpine Combined Event
5. Ski Jump
6. Biathlon
7. Cross-Country Skiing

### ● مسابقه‌ی ترکیبی آلپاین<sup>۴</sup>

این رقابت، ترکیبی از اسکی روی سرایشی و اسکی مارپیچ است. بنابر قوانین مسابقه، اسکی باز ابتدا در بخش مارپیچ مسابقه می‌دهد و آن‌گاه حرکت خود را در سرایش ادامه خواهد داد. اسکی مارپیچ هم نوع دیگری از مسابقات آلپاین است.



### ● پرش با اسکی<sup>۵</sup>

در این مسابقه ورزش کار

حرکت خود را از نقطه‌ای به ارتفاع ۶۰ متر از سطح زمین آغاز می‌کند. بلافاصله پس از آغاز حرکت، «مرحله‌ی سرعت گرفتن» فرا می‌رسد. تصور کنید که اسکی‌بازی شیب تندی به طول ۸۶ الی ۱۰۲ متر را طی کند و آن‌گاه آماده‌ی اوج گرفتن شود! حتی تصور آن نیز هیجان‌انگیز است! در پایان سرایشی، مرحله‌ی پرش فرا می‌رسد. داوران در محلی مستقر می‌شوند که به‌خوبی شاهد پرش و فرود آمدن ورزش کار باشند. یعنی تقریباً ۹۰ متر جلوتر از محل آغاز پرش.

پس از آن که اسکی‌باز پرید و فرود آمد، مسیری مسطح به طول ۸۰ الی ۱۰۰ متر پیش روی است تا آرام‌آرام از شتاب او کاسته شود. این رقابت به همان اندازه که زیبا و هیجان‌انگیز است، خطرناک نیز است و انجام آن نیازمند تمرین زیر نظر مربیان متخصص است.



### ● بیاتلون<sup>۶</sup> (دوگانه)

بیاتلون ترکیبی از اسکی صحرانوردی و تیراندازی است. در این مسابقه ورزش کار علاوه بر طی کردن مسیری نه‌چندان مسطح، باید در محلی مخصوص روی زمین دراز کشیده و به پنج هدف تیراندازی شلیک کند. دقت تیراندازی و سرعت طی کردن مسیر، قهرمان مسابقه را تعیین خواهد کرد.



# رازداری

## رمز پیروزی

تارا سالکی

### دستگاه رمز ساز

۱. روی یک قطعه مقوا دو دایره‌ی کوچک و بزرگ رسم کنید. برای این کار می‌توانید از پیش‌دستی و بشقاب استفاده کنید.

۲. مرکز دایره‌ها را با یک گیره‌ی فلزی به هم وصل کنید، سپس محیط دایره‌ی بزرگ‌تر را به ۴۲ قسمت مساوی تقسیم کنید و آن نقاط را با خط راست به مرکز وصل نمایید. به این ترتیب محیط دایره‌ی کوچک هم به ۴۲ قسمت تقسیم می‌شود و می‌توانیم آن را روی دایره‌ی بزرگ‌تر بچرخانیم. سپس روی ۴۲ قسمت هر دو دایره، ابتدا ۳۲ حرف الفبای فارسی و در ادامه، اعداد صفر تا نه را می‌نویسیم. دستگاه رمز ما آماده است.

برای مثال، اگر عدد ۴ از دایره‌ی کوچک را مقابل حرف الف از دایره‌ی بزرگ قرار دهیم، حروف س ل ا م (سلام) روی دایره‌ی بزرگ، روبه‌روی «خ ع غ» قرار خواهد گرفت؛ یعنی، سلام = خ ع غ

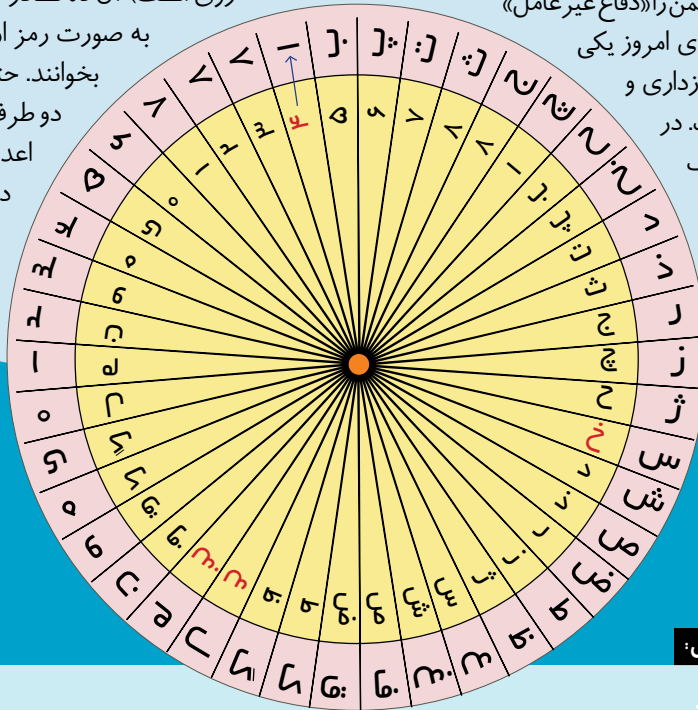
اگر دو طرف چنین دستگاهی در اختیار داشته باشند، کافی است ابتدا مبنای رمز خود را به هم اطلاع دهند (در این جا ۴ روی الف) آن‌گاه قادر خواهند بود هر پیامی را به صورت رمز از پشت تلفن یا بی‌سیم بخوانند. حتی می‌توان با هماهنگی دو طرف، ترتیب حروف الفبا و اعداد را عوض کنند تا رمز دیرتر فاش شود.

از قدیم گفته‌اند هر که بامش بیش، برفش بیشتر. به عبارت دیگر، ملت‌های بزرگ در کنار دوستان بزرگشان همیشه دشمنان بزرگی هم داشته‌اند و دارند. سرزمین اسلامی ما نیز در زمان‌های مختلف مورد هجوم دشمنان بوده است. اما ایرانیان یا آن‌ها را شکست داده‌اند یا مثل برف در حرارت خود ذوب کرده‌اند. برای مثال، مغول‌ها که جز غارت و کشتار چیزی نمی‌دانستند، پس از حمله به ایران تا حد زیادی دست از وحشی‌گری برداشتند و تحت تأثیر فرهنگ ایرانی، به‌ویژه دانشمندانی مانند، خواجه نصیرالدین طوسی و غیاث‌الدین جمشید کاشانی رام شدند. پس مهم‌ترین اسلحه‌ی یک جامعه، قبل از هر چیز فرهنگ غنی و باورهای مردمان دانا و باهوش آن جامعه است.

### دفاع بی اسلحه

همه می‌دانند که در جنگ‌ها آن‌که بیشتر ضربه می‌زند، پیروز نیست بلکه پیروز کسی است که بیشتر جاخالی می‌دهد یا با هوشمندی نقشه‌هایش را از دشمنان مخفی نگه می‌دارد تا در زمانی که آن‌ها انتظارش را ندارند، حسابشان را برسد. این جور مقابله‌ی بدون اسلحه با دشمن را «دفاع غیر عامل»

هم می‌گویند. در نبردهای امروز یکی از حساس‌ترین کارها، رازداری و پیام‌رسانی با رمز است. در ادامه با طرز ساخت یک وسیله‌ی جالب برای انتقال پیام‌های رمز آشنا می‌شوید.



پاسخ‌های سرگرمی شماره ۱ قبل:

چپستان: قبیچی

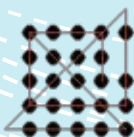
ارتباط فامیلی: عکس دخترش را دست دارد

کدام عدد؟: ۲۱

طرح گسترده قوطی:



قلم را از روی کافز بردارید:



مسیر درست:







حروف مربع‌های شماره‌دار را به ترتیب  
بنویسید تا رمز جدول به دست آید.

|                       |                               |                   |                |                 |                 |
|-----------------------|-------------------------------|-------------------|----------------|-----------------|-----------------|
| مناسبت ۲۶ دی‌ماه      | دست عرب                       | چکش بزرگ          | از پیامبران    | بیستمین سوره    | گناهان          |
| از ارکان جامعه اسلامی | مفرد حقایق                    | پرنده‌ای          | مادر عیسی (ع)  | حیوان نجیب      | پیامبری         |
|                       |                               |                   |                | سنت‌ها          | ۱               |
|                       |                               |                   |                | آغاز نمود       |                 |
|                       | بزرگ                          |                   | نام گالی       |                 |                 |
| ۴                     | چاقوری دوزیست                 |                   | پذیرستم        |                 |                 |
| روزی                  | قنات به هم ریخته              |                   |                | نصف آشوب        |                 |
| سوره صد و پنجم        | دلایی                         |                   |                | من عرب          |                 |
|                       |                               | آسمان‌ها          |                |                 | شمس             |
| ۵                     | شب                            |                   |                |                 |                 |
| جمع رقم               |                               | علیم              | نفرین          |                 | او به زبان عربی |
| نوکل کردن             | ۹                             |                   | پیرو موسی (ع)  |                 |                 |
|                       | زشتی                          |                   | نوعی سبزی      |                 | ۸               |
|                       | سرپرست                        |                   | ترس و بیم      |                 |                 |
| فی                    |                               | شهری در پاکستان   |                | طرف             |                 |
| پایتخت ایلام          |                               | پکتا              |                | پروردگار        | ۱۰              |
|                       |                               | جمع نادر          |                | اسراف کاری      |                 |
|                       |                               | آخرین حرف انگلیسی |                |                 |                 |
| تن‌پوش زمستانی        | نامی دخترانه                  |                   |                | اهل بم          | ۱۱              |
| ضمیری عربی            | مواد اولیه پخت نان            |                   |                | پیامبر کشتی‌ساز |                 |
|                       | نام غزوهای می‌گوید «یو» تکرار |                   | سرزمین قوم سیا | آب‌بند          |                 |
|                       |                               |                   | روز عربی       | تومبیل          | ۱۲              |
| مخالف نغم             |                               |                   | شاعریونانی     |                 | تاریکی‌ها       |
| سنگی قیمتی            |                               | خاندان            | دست            |                 |                 |
|                       | حدید                          |                   | شاعر ایرانی    |                 |                 |
| ۱۳                    | همسر ابراهیم نبی              |                   | سیرت نازرب     |                 | ۱۵              |
| عبادت کننده           |                               |                   | نوعی ماهی      |                 |                 |
| کشوری اروپایی         |                               |                   | نام سوره‌ای    |                 |                 |
|                       |                               | صداقت             |                |                 |                 |
|                       |                               | نفس خسته          |                | علامت جمع فارسی | ۱۷              |
|                       |                               |                   |                |                 |                 |
| یک حرف تا پریناز      | فاصله‌ی میان دو کوه           |                   | اشیای زرین     |                 | ۱۸              |
|                       |                               |                   |                |                 |                 |
| از روش‌های ارتباطی    |                               |                   |                | علامت جمع مؤنث  | ۲۱              |
|                       |                               |                   |                |                 |                 |



آبر به معنی بزرگ و سترگ است و ابرکوه نامی است که بزرگی و عظمت را به یاد می آورد. برخی معتقدند، این شهر به خاطر قرار گرفتن در دامنه‌ی یک کوه بلند، به زبان محلی «برکوه» نامیده می‌شد و به تدریج ابرکوه نام گرفته است. البته بعد از گسترش دین مبین اسلام در سرزمین پهناور ایران، قرن‌ها به «ابرقو» تغییر نام داد تا این که در سال ۱۳۵۰ خورشیدی نام آن رسماً «ابرکوه» اعلام شد. واقعیت این است که ابرکوه در روزگاران گذشته بسیار بزرگ‌تر از کوه هم‌جوار خود بوده است. این شهر تاریخی که امروز از توابع استان یزد است و حدود ۲۱۶ کیلومتری مرکز استان واقع شده قدیمی‌تر از خود یزد است و درخت سرو ۴۰۰۰ ساله‌اش حکایت از سابقه‌ی تاریخی آن دارد.



عصمت گیویان

طبق بعضی حدس و گمان‌های تاریخی این درخت را «یافت» یکی از سه پسر حضرت نوح، علیه‌السلام، پس از فرونشستن طوفان کاشته است. این درخت کهن‌ترین موجود زنده‌ی دنیاست و گویا قرار است در فهرست میراث طبیعی کشورمان به ثبت برسد. علت رونق و شکوه این شهر در قدیم، قرار گرفتن آن در مسیر یکی از مهم‌ترین راه‌های تجاری آن روز یعنی راه ابریشم بوده است که خلیج فارس را به دریای سیاه در قاره‌ی اروپا وصل می‌کرد. بعدها با پیشرفت دریانوردی، از اهمیت راه زمینی ابریشم کاسته شد و شهرهای مهمی چون ابرکوه کم‌کم از رونق افتادند. به‌ویژه بعد از حمله‌ی مغول‌ها و افغان‌ها، این شهر تاریخی آسیب زیادی دید.

# آبرکوه

مردم ابرکوه معتقدند حضرت امام رضا، علیه‌السلام، در مسیر سفر خود به مشهد، روز ۱۷ آبان وارد ابرکوه شده است. به این مناسبت هر سال هفدهم آبان کاروانی با پرچم‌های رنگی به یاد کاروان امام غریب راه می‌اندازند و مردم با پخش شیرینی و ذبح قربانی به استقبال کاروان می‌روند و آن رویداد نیک را جشن می‌گیرند و گرامی می‌دارند.

● **سرو ۴۰۰۰ ساله:** دانشمندان روسی عمر این درخت را ۴۰۰۰ سال تخمین زده‌اند. اما دانشمندان ژاپنی می‌گویند سرو ابرکوه ۸۰۰۰ ساله است. اگر ۸ نفر آدم بزرگ دستشان را دور این درخت حلقه کنند به زور می‌توانند دست‌های همدیگر را بگیرند!